

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی :

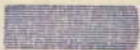
۱
۱
۲
۳
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۱۱
۱۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۵
۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب



کتاب

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی :

کتاب اهدائی
شادروان
کتابخانه محترمت
۱۳۶۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران
تأسیس ۱۳۰۲

۲۳۴۵۶

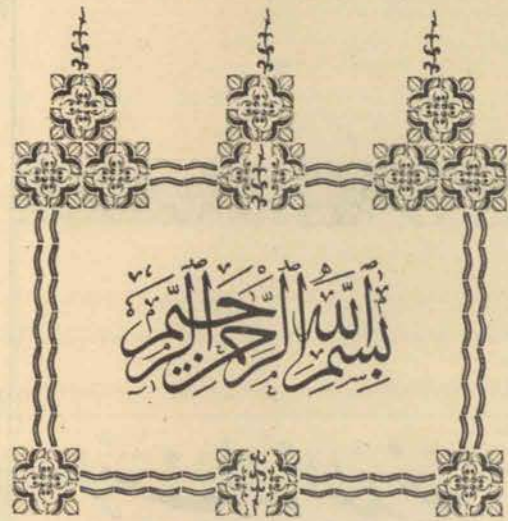
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران
تأسیس ۱۳۰۲

الرسالة المدنية
الصادرة في سنة ۱۲۹۲

اهدائی
برسب
در تاریخ ۲۲ ۹ ۸۸

فaint stamp or mark at the bottom right of the page.

که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری
 بجایه و طوری مزین و بطائف بخشایش جدیدی متباهی
 و مفتخر است و این آیت کبرای خداوندی همتا
 در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته
 و حدیث ﴿أول ما خلق الله العقل﴾ شاهد این مطلب
 و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور
 مشخص کردید * باک و منزله است خداوندی
 که باشراقات انوار این لطیفه ربانیه عالم ظلما نیرا غبطه عوالم
 نورانی فرمود ﴿وأشرق الأرض بنور ربها﴾ متعالی
 و مقدس است پروردکاری که فطرت انسانی را مطلع
 این فیض نامتناهی فرمود ﴿الرحمن علم القرآن خلق
 الانسان علمه الیمن﴾ حال ای هوشمندان بشکرانه
 این فضل اعظم پاید دست نیاز بارگاه رب بی انباز
 بر افراخت و تضرع و ابتهال نمود که موفق بران گردیم
 که در این عهد و عصر سنوحات رحمانیه از وجدان نفوس
 انسانیه طالع و لائح گردد تا این نار موقده ربانیه که مودوع



بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احدیت
 پروردکاری را سزا است که از بین کافه حقائق کونیه
 حقیقت انسانیه را بدانش و هوش که نیرین اعظمین عالم
 کون و امکانست مفتخر و ممتاز فرمود * و از نتایج
 و آثار ان موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت
 کائنات را بصور بدیعه و نقوش جدیده مرسم و منطبع نمود
 چه اگر بدیده باک در عالم وجود نکری مشهود گردد

در افتد بشریه است محمود نماید * بیدیده بصیرت ملاحظه
 نماید که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم
 و صنائع و بدائع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل
 و دانش است * هر طایفه و قبیله که در این بحر بی پایان
 بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و ملل پیشترند * عزت
 و سعادت هر ملتی در آنست که از آفاق معارف چون
 شمس مشرق کردند ﴿هل یتوی الذین یعلمون
 والذین لا یعلمون﴾ و شرافت و مفخرت انسان در آنست
 که بین ملأ امکان منشأ خیری گردد * در عالم وجود
 آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون
 در خود نکرد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب
 آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است
 لا والله بلکه لذت و سعادتی آتم و اکبر از این نه * تا بکی
 پرنفس و هوی پرواز نمائیم و تا بکی در اسفل جهل
 بنکبت کبری چون اُمم متوحشه بسر بریم * پروردگار چشم
 عنایت فرموده که در آفاق بنکریم و آنچه وسیله تمدن

و انسانیت است بآن تشبث نمائیم * و کوش احسان شده
 تا کلمات حکمیه عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته
 کمر همت باجرای مقتضیات آن بر بندیم * حواس و قوای
 باطنیه عطا کشته که در امور خیریه جمعیت بشریت
 صرف نمائیم و بعقل دور بین بین اجناس و انواع
 موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه
 و جزئیه و مهمه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن
 حصین دانایی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان
 بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع
 بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم * چه قدر انسان شریف
 و عزیز است اگر آنچه باید و شاید قیام نماید * و چه قدر
 رذیل و ذلیل است * اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده
 در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیّه خود عمر
 کرانمایه را بگذراند * اعظم سعادت سعادت
 انسانیه و اوست مدرک حقائق آیات آفاقیه و انفسیه *
 اگر سمندهمت بیهمتارا در میدان عدل و تمدن جولان دهد

﴿سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم﴾ واکبرشقاوت
شقاوت بشريست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منبمک
در شهوات نفسانيه ماند * در اين صورت در درکات أسفل
توحش و ناداني از حيوانات مضره پست تر افتد *
﴿أولئك كالانعام بل هم أضل﴾ ان شر الدواب عند
الله الصم البکم الذين لا يعقلون ﴿ باري بايد دامن همت
بکمر غيرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت
و سعادت و معارف و تمدن و صنايع و عزت و شرف
و علو منزلت جمعيت بشريه تشبث نمود * تا از زلال نيت
خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضي قابليات انسانيه
برياحين فضائل ذاتيه و شقائق حقائق خصائل حميده
سر سبز و خرم کشته رشک کاستان معارف اسلاف
کردد * و اينقطعه مبارکه ايرانيه مرکز سنوح کاللات
انسانيه در جمع مراتب کشته آينه جهان نمائي جهان
مدنيت شود * و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدني
و مشرق وحي الهي و عترت طاهره اش را لایق

و سزااست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف
کليه اش سکان متوحشه اقليم يثرب و بطحا خارق العاده
در اندک زماني از حضيض جهل و ناداني باعلی درجه
علم و دانائي عروج و صعود نمودند * تقسمي که در فجر
امکان چون نجوم سعادت و مدنيت بدر خشيدند
و مرکز فون و معارف و علوم و خصائص انسانيه کشتند
بر اولي الابصار معلوم و واضح بوده که چون در اين ايام
راي جهان آراي پادشاهی بر تمدن و ترقی و آسایش
و راحت أهالي ايران و معموريت و آبادي بلدان قرار
يافته و بصرافت طبع يديمين رعيت پروري و عدالت
کستري را از آستين همت کامله و غيرت تامه بر آورده
تابانوار عدل آفاق ايران را محسود ممالک شرق و غرب
فرماید و نشأه اولاي اعصار اوليه ممتازه ايران در عروق
و شريان أهالي و متوطنين اين ديار سريان نمايد * لهذا
اين عبد لازم دانسته که بشکرانه اين همت کليه مختصري
در بعضي مواد لازمه لوجه الله مرقوم نمايد و از تصريح

اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد
 که مقصدی جز خیر کل نداشته و ندارم بلکه چون
 دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لهذا بدین چند
 کلمه نصیحه انبای وطن خویش را چون ناصح امین
 لوجه الله متذکر مینمایم و رب خیر شاهد و گواه است
 که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آواره بادیه
 محبة الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق
 و تکذیب کل کوتاه است ﴿ انما نطمعکم لوجه الله
 لانريد منکم جزاء ولا شکوراً ﴾ دست پنهان و قلم بین
 خط گذار * اسپ در جولان و ناپیدا سوار * ای اهل
 ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالقه سیر نمائید
 و سرچیب تفکر فرورده بصر عبرت ملاحظه کنید
 که تماشای عظیمی است * درازمنه سابقه مملکت ایران
 بمنزله قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق
 منور بود * عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق
 کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق

و مغارب منتشر و ساطع * آوازه جهان گیری تاجداران
 ایران حتی بسمع مجاورین دایره قطیبه رسیده وصیت
 سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع
 و خاشع نموده بود * حکمت حکومتش حکمای اعظم
 عالم را متحیر ساخته * و قوانین سیاسیه اش دستور العمل
 کل ملوک قطعات اربعه عالم کشته^(۱) ملت ایران مابین
 ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه
 تمدن و معارف سرافراز * در قطب عالم مرکز علوم
 و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن
 فضائل و خصائل حمیده انسانیه * دانش و هوش افراد این
 ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت
 و ذکاوت عموم این طایفه جلیله مغبوط عموم عالمیان *
 گذشته از آنچه در تواریخ فارسیه مندرج و مندرجست
 در اسفار تورا که الیوم نزد کل ملل اوریبا من دون

(۱) تعبیر قطعات اربعه از این جهت است که در سابق قطعه
 امریک مجهول بود

تحریر کتاب مقدس مسلم است * مذکور که در زمان
 کورش که در کتب فارسیه بهمن بن اسفندیار موسوم
 حکومت ایران از حدود داخلیه هندوچین تا قصبی بلاد
 یمن و حبشه که منقسم بسیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی
 مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور
 بالشکر پدپایان بنیان حکومت رومان را که بجهان کیری
 مشهور بود با خاک یکسان نموده * زلزله در ارکان جمیع
 حکومت عالم انداخت * و نظر بتاریخ ابي الفدا
 که از تواریخ معتبره عربی است اقالیم سبعة عالمرا
 در قبضه تصرف آورد و همچنین دران تاریخ و غیره
 مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه
 بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده
 متابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقالیم سبعة را مابین
 اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود * خلاصه از مفاد تواریخ
 ملل مشهوره مشهود و مشبوتست که نخستین حکومتی
 که در عالم تاسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل

کشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست *
 حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی بهوش آمده
 و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم
 آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطه
 مبارکه که منشأ تمدن عالم و مبدء عزت و سعادت بنی
 آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کل ملل شرق و غرب
 امکان حال محل تأسف کل قبائل و شعوب گردد *
 و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیتش تا ابد الابد
 در صفحه روزگار باقی با وجود آنکه ملتش اشرف ملل
 بوده * حال باین احوال اسف اشتغال قناعت نماید
 و مع آنکه اقلیمش مرغوب ترین کل اقالیم بوده * حال
 بنسبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارف ترین
 کشورهای عالم شمرده گردد * آیا اهل ایران در قرون
 پیشین سرد فتر دانائی و عنوان منشوردانش و هوش
 نبودند و از آفاق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم
 طالع و مشرق نه حال چگونگی بدین حال پر ملال

اكتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم
 و از آنچه سعادت کبری و مرضی در گاه احدیت حضرت
 کبریاست چشم پوشیده کل باغراض شخصیه و منافع
 ذلیه ذاتیه خود گرفتار شدیم * این خطه طیبه چون
 سراج و هاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علوم منزلت
 و سموهت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود
 حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم
 و قلت غیرت و همت اهلای پر تو اقبالش مکدر و ظلمانی
 کشته ﴿ بکت السموات السبع والارضون السبع علی
 عزیز ذل ﴾ همچو کمان نرود که اهلای ایران در ذکاء خلقی
 و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل
 و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند
 استغفر الله بلکه در قوای فطریه سبقت بر کل قبائل
 و طوائف داشته و دارند * و همچنین مملکت ایران
 بحسب اعتدال و مواقع طبیعی و محاسن جغرافیا و قوه
 انبایه منتهی درجه محسین را داشته و لکن تفکر

و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق
 و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامه واجب * الان
 بین قطعات خسته عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست
 و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت
 طبیعیه قطعه اروپا و اکثر مواقع امریک شهرت
 یافته * و حال آنکه در آژمنه قدیمه متوحشترین طوائف
 عالم و جاهل و کاهلترین قبائل و اُمم بودند * حتی بلقب
 برابر که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند *
 و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر
 که بقرون متوسطه تعبیر کشته در میان دول و ملل
 اروپا و قاع عظیمه و امور مغایره شدید و حرکات
 موحشه و حوادث مدهشه بشائی وقوع یافته که اهل
 اروپا آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش
 می شمردند بناء علی ذلك فی الحقیقه اساس مدنیت
 و اصلاحات و ترقی در اروپا از قرن خامس عشر میلاد
 تأسیس شده و جمیع تمدن مشهور بتشویق و تحریص

خردمندان و توسیع دائره معارف و بذل سعی و اظهار
 غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته * حال بفضل
 الهی و همت روحانیه مظهر نبوت کلیه پادشاه معدرات
 پناه ایران سر اداق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح
 نیات خالصه شهر یاری از مشرق هم خیریه جهان بینی
 دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه
 تأسیس اساس عدل و حقانیت و تشدید ارکان معارف
 و مدنیت فرماید و جمیع وسائل مابیه الترقی را از حیز قوه
 بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالقه گردد
 و تا بحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کل
 امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط
 بهمت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان
 در تربیت و مدنیت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت
 سعی بلیغ را مجری فرماید و بوجه مطلوب آثار رعیت
 پروری واضح و مبرهن گردد * لهذا بنده و امثال
 این بنده ساکت بودند * ولیکن حال چون مشهود

أبصار أولی البصائر گشته که ذات خسر و انه بصرافت
 طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس
 بنیان ترقی عموم تبعه فرماید * لذانیت صداقه دلالت
 بر این اذکار نمود و عجب در اینست بجای آنکه کل
 بشکر انه این نعمت که فی الحقیقه توفیقات رب العزیز است
 قیام نمایند و بجناب ممنونیت و مسرت در هوای خوش
 شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند
 که یوما فیوما این مقاصد خیریه شهر یاری مراد آرد
 بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض
 ذابیه مختل و روشنائی رای و تصور ایشان بعبار خود پرستی
 و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکدر * همتشان
 مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محول بوسائل
 ریاسیه * علم مغایرت بر افراخته و آغاز شکایت نموده اند
 و حال آنکه تا بحال متشکی بودند که چرا پادشاه بنفس
 نفیس خود در فکر خیر عموم و بحری راحت و آسایش
 جمهور نپردازد * حال که باین همت کبری قیام فرموده

اعتراض دیگر کنند * بعضی گویند که این افکار
جدیده ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه
و اطوار قدیمه ایران * و برخی بیچارگان ناس را
که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین یخبرند و قوه
امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد
کفریه است و مغایر اصول مرعیه شرعیه ﴿ و من تشبه
بقوم فهو منهم ﴾ قومی برانند که باید اینگونه امور
اصلاحیه را بتائی شیئا فشیئا اجرا نمود تعجیل جایز نه
و حزبی برانند که باید تشبث بوسائلی نمود که اهل ایران
خود ایجاد اصلاحات لازمه سیاسیه و معارف عمومیه
و مدنیت تامه کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه
باری هر گروهی بهوائی پرواز مینمایند * ای اهل ایران
سرکردانی تابکی و حیرانی تاچند * و اختلاف آراء
و مصاددت بیفایده و بی فکری و یخبری تاچه زمان باقی
اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار * جمیع ملل در اصلاح
أحوال عمومیه خود میکوشند و ما هر یک در دام هوی

و هوس خود مبتلا * دم بدم مابسته دام نویم و خداوند
عالیان شاهد و گواه این عبادت که در بسط این مضامین
مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه
از جهتی نداشته و ندارم * بلکه ابتغاء لمرضات الله
میکویم * نظر از عالم و عالمان بسته بصون حمایت حضرت
أحدیت التجا نموده ام ﴿ لا أسئلكم علیه أجرًا أن أجری
الا علی الله ﴾ باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده
موافق حال طوائف سائر است و بمقتضیات حالیه
و روش أحوال ایرانیه مناسبتی ندارد * فی الجمله ملاحظه
نمی نمایند که ممالک سائر نیز در قرون سابقه برای احوال
بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبثات مدنیه سبب
ترقی آن ممالک و أقالیم گشته * آیا اهل أوروبا از این
تشبثات ضری مشاهده نموده اند * و یا خود بالعکس
بکمال علو منزلت جسمانیه نائل گشتند * و یا آنکه چند
قرن است که هیئت عمومیه ایران بر روش معلوم حرکت
نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد و ترقی

مشهود و حاصل شد* و اگر این امور تا بحال بمحك
تجربه نرسیده بود محتمل که محل توهم بعضی نفوس کاهله
کردد* یعنی اشخاصیکه شعله نورانی عقل هیولائی
در زجاجه فطریشان نمود است* حال نه چنانست بلکه
جزئیات این کیفیات تمدنیه در ممالک سائره مراراً
و کراراً تجربه کشته و فوائدش درجه و وضوح یافته
که هر اعمای غیبی ادراک نموده* حال چشم اعتساف را
بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام
یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مباین
مقتضیات حسنه حالیه و منافی لوازم خیریه سیاسیه
ایران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عمومیه جمهور است
آیا توسیع دائره معارف و تشدید ارکان فنون و علوم
نافعه و ترویج صنایع کامله از امور مضره است زیرا
که افراد هیئت اجتماعیه را از حیز اسفل جهل باعلی
أفق دانش و فضل متصاعد میفرماید و یا خود تأسیس
قوانین عادله موافق احکام الهیه که کافل سعادت

بشریه است و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت
قویه محفوظ داشته این حریت حقوق عمومیه افراد
أهالی مباین و مغایر فلاح و نجاح است* و یا خود بعقل
دوربین از قرائن أحوال حالیه و نتائج افکار عمومیه
عالم و وقوعات ازمنه استقبالیه را که در حیز قوه است
بالفعل ادراک نموده در امنیت حال استقبال بذل جهد
و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است* و یا خود
تثبث بوسائل اتحاد باأمم مجاوره و عقد معاهدات
قویه با دول عظیمه و محافظه علاقات و دادیه با دول
متحابه و توسیع دائره تجارت باأمم شرق و غرب
و تکثیر مدفوعات طبیعیه مملکت و تزید ثروت امت
مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج
قویست* و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را
از حریت مطلقه سیاسیه* (یتصرف کیف یشاء)
بازداشته* بقانون حقانیت مقید و اجراءات قضاصیه
چون قتل و حبس و أمثالها منوط باستیدان از دربار

معدلت مدار و در مجالس عدلیه مقرر سریر سلطنت
 بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت
 جانی و اجراء مایستحق مشروط بصدور فرمان عالی
 نمودن مخرب اساس رعیت پروری است و یا خودسد
 ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش
 و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است و یا خود
 هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند
 و جانشان در کل احیان در معرض تلف از ذلت
 کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ترتیب مآکل
 و مشاربشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده
 و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه و در
 تدارك اكمال مهمات و آلات و ادوات ناریه کمال سعی
 و اهتمام را مبذول داشتن از افکار سقیمه است * و اگر
 نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکور چنانچه باید
 و شاید در حیز وجود نیامده اگر انصاف دهد این تصور
 از نتایج عدم اتحاد آراء عمومی و قلت همت و غیرت

متنفذان و بزرگان مملکت صدور یافته این بسی مبرهن
 و واضحست که تاجهور اهالی تربیت نشوند و افکار
 عمومی در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت
 و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئی
 از شائبه اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نکرده امور
 بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط
 اطوار تا بدرجه نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد
 مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس
 شعری از مسلك حقانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول
 نام رخ نماید * و از این گذشته هر امر خیری که وسیله
 اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است * و حسن
 و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفه افکار و استعداد
 و دیانت و حقانیت و علو همت و سمو غیرت متحیزان
 و متنفذان اهالی است * و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت
 سلطان بود آنرا جاری و ساری فرمود حال انجام امور
 و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس

افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند
یعنی اذیال مقدسه را باشیای نالایقه نیالایند البته تأییدات
الهیة آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه
مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید
و جمیع بلدان مملکت علیه ایران از انوار عدلیه آن
نفوس نابته راسخه منور گردد بشائیکه اشعه آن نور
جمیع عالم را احاطه نماید ﴿ لیس هذا علی الله بعزیز ﴾ والا
البته نتایج غیر مقبوله مشهود شود * چنانچه در بعضی مدن
از ممالک اجنبیه بر آئی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل
مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات
خیریه سبب احدانات مضره شد * تشکیل مجالس
و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین
عالم سیاست است و لکن از لوازم این اساس امور
چندیست * اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین
و مظهر خشیه الله و بلند همت و عقیف النفس باشند *
ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول

مستحسنه مقننه مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط
مهام داخلیه و روابط و علاقات خارجیه و متفنن در فنون
نافعه مدنیه و قانع بمداخل ملکی خود باشند * و همچو کمان
ز رود که وجود چنین اعضائی مشکل و ممتنع است
بغایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب غیرت
هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون
از لحظات عین و انظار * و اما اگر اعضای مجالس
بر عکس این قضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت
و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی غیرت
جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره
وفوآندی بر تأسیس مجالس مترتب نشود * مگر آنکه
زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل
حقوق خود بشخص واحد هدیه تقدیم مینمود بعد باید
کل اعضای مجلس را راضی کند والا احقاق حقوقش
متصور نگردد * و چون نظر دقیق نمائید مشهود
و معلوم گردد که علت عظمای جور و فتنه و عدم عدل

و حقانیت و انتظام امور از قلت تدین حقیقی و عدم معارف جمهور است * مثلاً کراهالی متدین و در قرائت و کتابت ماهر و متفنن باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً بحکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند داوری خود را بمجالس عالیه رسانند و انحراف حکومت محلیه را از مسلك مستقیم شرع مبین بیان کنند * و بعد مجالس عالیه صورت استنطاق را از محل معلوم بطلبند البته آن شخص مشمول الطاف عدل و داد گردد * و لکن حال اکثر اهالی از قلت معارف زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند و همچنین نفوسیکه در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی در درجات عالیه معارف هنوز لذت حقانیت پروری و حلاوت معدلت کستری را نپوشیده و از معین عذب

فرا ت صدق طویت و خلوص نیت نوشیده * و کما هو حقه ادراک نموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلیه عالم امکان عزت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطریه و عفت خلقیه است بلکه بلند اختر و بزرگوار را در جمع زخارف دنیویه بای نخواند دانسته * حال قدری انصاف لازم است که انسان فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت * لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم * سرافراز داشته و تجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه کشته * و در بحر ابداع بانوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال چگونگی این رداء مطهر را بکشافات اغراض نفسانیه بیالاید و این عزت جاوید را بذل شدید تبدیل نماید * **أزعم انك جرم صغير * وفيك انطوى العالم الاكبر** * و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی

بود مجملی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسایه و علو
 منزلت و سمو منقبت بشریه مرقوم میشد * این زمان
 بگذارد تا وقت ذکر * در قطب امکان شأن اعظم و مقام
 اکبر ارفع انغم ظاهرآ و باطنآ اولاً و آخرآ انبیسای
 الهی راست * و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر
 صرف نداشته * و كذلك عزت کلیه اولیای حق و مقربان
 درگاه احدیت را مختص * و حال آنکه أبدا در فکر غنای
 ظاهر خود نبودند و همچنین ملوک معدلت سلوکی
 که صیت جهانبانی و عدالت آسمانشان آفاق کائنات را
 فرا گرفته و آوازه حقوق پروری و بزرگواریشان
 اقالیم سبعة را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای
 فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین
 غنای خود شمرده * ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را
 معموریت خزائن سلطنت دانسته * افتخارشان بذهب
 و فضه نبوده بلکه بروشنائی رای و بلندی همت جهان
 آرای بوده و همچنین وزرای مکرم و وکلای منضمی

که رضای حقرا بر رضای خود مقدم داشته و در فون
 سیاسیة علم مہارت کلیه را بر اتلال حکمت حکومتیه
 برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افر و خسته
 و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت خواهی
 واضح و نتائج معموریت پروری لائح بوظیفه زهیده
 خود قناعت نموده * روز و شب مشغول تمشیت مهام
 امور و احداث و ایجاد وسائل ترقی جمهور بودند
 و بفکر ثاقب و رای صائب دولت متبوعه خود را مطاع
 دول عالم و مقرر سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظام
 امور ملل و اُمم فرموده بوصول اعلیٰ مراقی منخرت
 ذاتیه و اسمی معارج حیثیت فطریه متباهی گشتند
 و كذلك مشاهیر علمای نحاری که بفضائل علمیه و خصائل
 حمیده موصوف و بعروة الوثقای تقی متشبت و بذیل
 هدی متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان بصور
 معانی کلیه مرسم و زجاجة تصور اتشان از شمس معارف
 عمومیہ مقتبس و در آیام و لیلی بتدقیق و تحقیق علوم

نافعه مشغول و بتربیت و تعلیم آنفس مستعدۀ متعلمه
 مألوف * البته در مذاق عرفان شان کنج باد آورده خسر وان
 بقطرۀ از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر
 مقنطرۀ ذهب و فضه باحل مسئلۀ از مسائل غامضه
 مقابلی نماید لذا اندام او را چو ملاعب صبیان
 انکارند و کلفت زخارف زائده را لائق دونان و جاهلان
 شمرد چون طیور شکور بحبوب چندی قناعت نموده
 نعمات حکمت و معارف شان حیرت بخش مدارک و شعور
 أجله فضلی امم آفاق گردد و همچنین سروران
 خردمندان از اهالی و متحیزان متفذان ولایات و نواحی
 که ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شأن
 و سعادت شان در خیر خواهی عموم و تفقد و تجسس و مسائل
 عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است * مثلاً
 ملاحظه نمائید که اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور
 و هو شمند و پاک دل و دانشمند و بفظانت فطریه موصوف
 و بذکاء و درایت خلقیه معروف و ازارکان هیئت

ولایت باشد حال عزت کلیه و سعادت سرمدیه و شأن
 و شرف دنیوی و اخرویش در چه چیز است * آیدر
 ملازمت صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری
 و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی
 و استرضاء خاطر جمهور اهالی است * و یا خود بجهت آنکه
 در شام عیش مهیا و سفرۀ مہنایی حاضر سازد * در روز
 بتخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد
 و خود را در درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار
 معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و ذلیل
 نماید * فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال
 او بهتر است چه فائده که از موآند سئائۀ خصائل انسانیه
 نچشیده و از چشمۀ صافی موهبت عوالم بشریه
 نوشیده اند * و این معلوم است که مقصد از تأسیس
 این مجالس عدل و حقانیت است مجال انکار نه و لکن
 تاهمت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رساند *
 اگر بنیت خالصه موفق شوند البته نتایج مبارکه

واصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد * والا البته مهمل
و معوق ماند و امور بکلی مختل شود *

اری الف بان لایقوم بهادم

فکیف بیان خلقه الف هادم

باری از تفصیلی که بیان شده مقصود این بود که اقل معلوم
گردد که عزت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ
و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو
فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حل مشکلات است
فنعلم ما قال

علي ثياب لو يباع جميعها

بفلس لكان الفس منهن اكثرا

وفيهن نفس لو يقاس بها

نفوس الوري كانت اجل واكبرا

و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضایی موقته در
مجالس ممالک محروسه منوط بر ضایع و انتخاب جمهور باشد
أحسن است * چه که اعضایی منتخبه از این جهت قدری

در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیبت
و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن توجه اهالی
ساقط شوند و هم چو ظن و گمان نرود که مقصود از این کلمات
مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهایی
ممدوحیت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان
در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد *
و در امور خیریه صرف شود و علی الخصوص اگر شخصی
عاقل و مدبر تشبث بوسائلی نماید که جمهور اهالی ثروت
و غنای کلی برساند همی اعظم از این نه * و عند الله
أكبر مشوبات بوده و هست * چه که این بلند همت
سبب آسایش و راحت و سد احتیاجات جمع غفیری
از عباد حق گردد * ثروت و غنا بسیار ممدوح
اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص
معدوده غنای فاحش داشته و سایرین محتاج و مفتقر
و از ان غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن
غنی خسران مبین است * ولی اگر در ترویج معارف

و تأسیس مکاتب ابتدایه و مدارس و صنایع و تربیت
ایتام و مساکین * خلاصه در منافع عمومی صرف نماید
ان شخص عند الحق و الخلق بزرگوارترین سکان زمین
و از اهل اعلیٰ علیین محسوب * و اما حزبی که بر آنند
این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل
مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار
و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب رب
العالمین است قدری تدبر نمایند که این مخالفت از چه
جهت است آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است
که باین واسطه وجه مشابهت حاصل * و من تشبه بقوم
فهو منهم * وارد * **اولا** * این امور ظاهره جسمانیه
اسباب تمدنیه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیه
و تشبثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیه و ضبط
و ربط مهم امور مملکت بوده دخلی با اساس مسائل
کلیه الهیه و غوامض حقائق عقائد دینیه ندارد *
و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائزه

این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است آیا حدیث مشهور
اطلبوا العلم ولو بالصین را * فراموش نموده اند
و این معلوم است که اهل صین در درگاه احدیت
از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل
از عبودیت خبیر علام بوده اند * و اهل اروپا اقلا
از اهل کتاب و مقرر و معترف بعزیز و هابند * و در آیه
مبارکه **ولتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا**
انا نصارى * مصرح پس طلب علم و معارف از ممالک
امت انجیل جائز و موافق تراست * حال چگونه تعلم
از عبده اوثان مقبول عند الله و تعلم از اهل کتاب
مبغوض درگاه کبریاست * و همچنین در غزوه احزاب
ابو سفیان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را
با خود متفق نموده با کافه طوائف قریش بر اطفاء
سراج الهی که در مشکاة یثرب بر افروخته بود قیام
نمودند * و چون در ازمان اریاح امتحان و افتتان
از هر جهت بقوه شدید در هبوب بود بقوله تعالی

﴿الم أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون﴾
 و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند
 که آفتاب مشرق حقیقت را بغبار ظلم و جور تیره گردانند
 حضرت سلمان بحضور مطلع و حی الهی و مهبط تجلیات
 فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیه
 بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت
 حفر خندق نمایند* و این بجهت محافظه از هجوم بغتی بسیار
 موافق و مفید* آیا آن منبع عقل کلی و معدن حکمت
 و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیه
 کفریه مجوس است و اهل توحید را اتباع جائز نه
 و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر
 فرمودند حتی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته
 و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند* و از این
 گذشته در کتب کافه فرق اسلامیه از تواریخ و غیره
 که علمای عظام و مورخین نغام تصنیف نموده اند
 مذکور که بعد از طلوع نیز آفاق از مشرق حجاز

که فی الحقیقه از اشعه ساطعه اش هیئت عمومی امکان
 مستنیر و تغییر و تبدیل کلی در ارکان عالم بنزول شریعت
 جدیده الهیه و تأسیس مبانی حکم ربانیه پیدا شد*
 شریعت مقدسه سائیه در بعضی احکام مطابق عادات
 مألوفه اهل جاهلیه نازل شد* از آن جمله حرمت و رعایت
 أشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهر
 قریه و اسمائشان و غیر از این امور کثیره ایست که بعینه
 و بعبارة از کتب نقل میشود* و کانت الجاهلیة تفعل
 اشیاء جاءت شریعة الاسلام بها فکانوا لا ینکحون
 الامهات والبنات وکان اقبیح شیء عندهم الجمع بین
 الاختین وکانوا یعیون المتزوج بامرأة ایه و یسمونه
 الضیزن وکانوا یحجون البیت و یعتمرون و یحرمون
 و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف کلها و یرمون الجمار
 وکانوا یکبسون فی کل ثلاثة أعوام شهراً و یغتسلون
 من الجنابة وکانوا یدومون علی المضمضة والاستنشاق
 و فرق الرأس والسواک و تقليم الاظفار و تنف الابط

وكانوا يقطعون يد السارق اليمنى ﴿ حال نعوذ بالله ميتوان
 بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شریعت غرراً
 با عادات اهل جاهلیه که مطرود جمیع طوائف اند وجه
 مشابهت دارد تقصی وارد است * و یا خود تصور
 میتوان کرد که استغفر الله حق غنی مطلق اتباع آراء
 کفریه فرموده حکمت بالغه الهیه بسیار * آیا از قدرت
 حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون
 مشابهت عادی از عادات اُمم جاهلیه نازل فرماید بلکه
 مقصود از این حکمت کلیه این بود که عباد از قیود
 تعصبات جاهلیه آزاد شوند * و این اقوالی را که ایوم
 وسیله تخدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده
 بر زبان برانند و لکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب
 الهیه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیه کماهی اطلاع ندارند
 خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله
 حضرت خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیه
 باقی و برقرار بود * و در مدلول آیه مبارکه ﴿ اتبع ملة ابراهيم

حنيفاً ﴿ داخل لکن در جمیع کتب و صحف فرق
 اسلامیه این مسلم و مذکور است که احترام اُشهر حرام
 و اعتبار اُشهر قریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت
 خلیل علیه السلام نیست * و از این گذشته الان کتاب
 توراة موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام
 در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت
 توراة نیز محرفست زیرا در آیه مبارکه وارد ﴿ یحرّفون
 الکلام عن مواضعه ﴿ و حال آنکه تحریف در مواضع
 معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور
 اگر بتفصیل این مسئله پردازیم از مقصود اصلی تألیف
 این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی * و دیگر آنکه در بعضی
 روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرضیه را
 از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید * پس چون تعلم
 اخلاق حسنه از حیوان صامت جائز بوجه اولی از ملل
 اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوه میزه
 ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیه جائز * و اگر

ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه
 خلقیست این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت
 طبیعی در ممالک سائره بچه برهان میتوان گفت که غیر
 خلقی است ﴿هل من خالق غیر الله قل سبحان الله﴾
 و همچنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای
 کاملین در بعضی فنونیکه مبدء و مبدع ان حکمای
 یونان چون ارسطو و غیره بودند تتبع نموده اند و اقتباس
 معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را
 از کتب یونانیه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه
 فن منطق را کل علما تتبع و تدریس نمایند و حال آنکه
 مؤسس آنرا از صابئین می شمردند * و اکثری تصریح
 نموده اند که اگر عالم تحریری در فنون شتی مهارت
 کامله داشته لکن در فن منطق تتبع تمام نیافته اعتماد
 کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل کلیه اونه
 پس باین دلائل واضح و براهین متقنه ظاهر
 و مبرهن کشت که اکتساب اصول و قوانین مدنیه

و اقتباس معارف و صنائع عمومی مختصرا ﴿ما ینتفع به
 العموم﴾ از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه
 این امور نافع گردد و بکمال همت برا کتساب و اجراء آن
 قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک سرور
 اقلیم سائره گردد * ای خردمندان بعین عقل و تدبر
 ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنک و توپ عادی
 با تفنک هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید *
 حال اگر نفسی بگوید که ما راهمین آلات ناریه قدیمه
 موافقت لزوم باستحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک
 اجنبیه ایجاد شده نه * آیا این قول راهیج طفلی بسمع
 قبول استماع نماید * و یا آنکه مانا بحال احمال اتمعه
 و اجناس تجاریه را از مملکتی بمملکتی بواسطه حیوانات
 نقل میکنیم محتاج بکالسکه آتشی نبوده و نیستیم چه
 ضرور مشابتهت بامم سائره بجوئیم * آیا این کلام قرین
 اذعان هیچ هوشیاری گردد * لا والله مکر آنکه نظر
 بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور

بدیهه را انکار نمائیم * ممالک اجنبیه با آنکه در فنون
ومعارف و صنائع عمومیّه کمال مهارت را نائل مع ذلك
از یکدیگر اقتباس میکنند * ممالک ایرانیّه که منتهی
درجه احتیاج را داشته چگونه جا ز است که مهمل
ومعطل بماند * و علمای بزرگوار ی که سالک بر خط
مستقیم و منبج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه
ومطلع بر حقائق کتب مقدسه ربانیّه هستند و قلوب
مبارکشان بحلیه تقی متحلی و وجوه نضره شان بانوار
هدی روشن و منیر ملتفت احتیاجات حالیه و ناظر
بر مقتضیات زمانیّه هستند البته بکمال جد تشویق
و تحریر تمدن و معارف مینمایند ﴿ هل یتوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون و هل یتسوی الظلمات والنور ﴾
علماء سراج هدایتند بین ملاء عالم * و نجوم سعادتند مشرق
ولائم از افق طوائف و ائم * سلسیل حیاتند آنفس میتّه
جهل و نادانی را * و معین صافی کمالند تشنگان بادیّه
نقص و کمراهی را * مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقائق

قرآن مجید * طیب حاذق اند جسم معلول عالم را *
و تریاق فاروق اعظمند هیئت مسمومه بنی آدم را * حصن
حصین اند مدینه عالم انسانیت را و کرب منیعند مضطربین
و مضطربین جهالت را ﴿ العلم نور یقذفه الله فی قلب من
یشاء ﴾ و لکن پروردگار عالمیان از برای هر شیء علام
و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته عالم
ربانیرا کمالات مغویه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق
و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت
و فراست و نهی و عمل و حجبی و زهد و تقوای حقیقی
و خشیه الله قلبی واجب * و الا شمع بی نور هر چند بلند
و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته *
نازار وئی نباید همچو ورد * چون نداری کرد بد خوئی مکرد
زشت باشد روی نازیبا و ناز * سخت باشد چشم نابینا و درد
در روایت صحیحه وارد ﴿ و اما من کان من العلماء صائناً
لنفسه حافظاً لدینیه و مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولاه
فلعوام ان یقلدوه ﴾ و چون این کلمات مشرقه جامع

جميع شرائط علمیه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این
 روایت مبارکه بیان میشود * و هر کس که دارنده این
 شؤانات رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده
 نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را
 لائق و سزاوار نه * اول کلمه این شرائط مقدسه صائناً
 لنفسه است * و این معلوم است که مقصد حفظ نفس
 از بلا یا و محن جسمانی نبوده * زیرا انبیا و اولیا کلا و طراً
 معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بلیات و اذیات
 ملل و اُمم کشته * بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده
 بمشهد فدا بجان و دل شتافتند و بکمالات معنویه و صوریه
 هیئت عالم را برداء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرضیه
 اکتسابیه مزین فرمودند * بلکه مقصود اصلی حقیقی
 صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف باوصاف
 کمالیه معنویه و صوریه بوده * اول صفت کمالیه علم
 و فضلست * و جامعیت این مقام اعظم اقوام آگاهی کماهی
 بر غوامض مسائل الهی و حقائق حکم سیاسیة شرعیة

قرآنی و مضامین سائر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط
 و روابط ترقی و تمدن ملت باهره و اطلاع بر قوانین
 و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی
 عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعیه عصریه
 و تتبع در کتب تاریخیه اعصار سالفه ملل و دول است *
 چه اگر شخص عالم و قوف بر مضامین کتب مقدسه
 و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیه و علوم شرعیه و فنون
 سیاسیة و معارف عصریه و اطلاع بر وقائع عظیمه قرون
 سالفه ملل و دول نداشته باشد عند اللزوم عاجز ماند
 و این منافی صفت جامعیت است * مثلاً عالم ربانی اگر
 در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بیخبر باشد
 آنچه از حقائق فرقانیه بیان نماید ابدامسموع و مقبول
 آن شخص نیفتد * و لکن اگر آن شخص ملاحظه
 نماید که آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم
 بزرگوار از قسیسین امت انجیل آگاه تر و بر حقائق
 کتب مقدسه مطلع و داناتر است بالطبع آنچه بیان

نماید قبول کند چه که جز اقرار مفرّی از برای او نه
چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلك عرفان
و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت رضا علیه السلام
مشرف شد اگر در مسئله و اجوبه ان معدن علم بادله
و براهین مألوفه رأس الجالوت بیان نمینمودند اقرار
و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود * و از این
گذشته عالم سیاسی را دو قوه اعظم اقوام لازم قوه
تشریعیه و قوه تنفیذیه * مرکز قوه تنفیذیه حکومت است
و مرجع قوه تشریعیه دانایان هر شمند * حال اگر این
رکن رکن و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه
فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور کردد * و لکن
چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه نادرالوجود است
و حکومت و هیئت ملت بانتظام حال درغایت درجه
احتیاج لذا تاسیس هیئت علمیه لازم که اعضای این
مجلس هر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند
و باقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه

تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی
مرکوز نمایند * اولاً چون تا بحال احکام شرعیه را
در مراجعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیر اهریک
از علماء نظر برآی و اجتهاد خود نوعی حکم مینمایند مثلاً
دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علماء حکم بمدعی و دیگری
بمدعی علیه دهد بلکه أحياناً در ماده واحده دو حکم
مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان
معلوم شده بود و حال چنین * و شبهه نیست که این امور
سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی
در اساس هیئت اجتماعی طاری کردد * چه که هیچ یک
از مدعی و مدعی علیه مأیوس از دعوای خود نگشته
مادام العمر مترصد أخذ حکم نانی مخالف حکم اول شده
جمیع عمر خود را بر لجاج میکدراند و از اینکه اوقات
خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور
نافعه خیریه و اشغال خود با زمانند و فی الحقیقه این
شخصین حکم میت را دارند * و حکومت و هیئت

اجتماعیه را ذره خدمت نتوانند * ولکن اگر حکم قاطعی در میان باشد دیگر محقوق محکوم ابداً امید استحصال امر ثانی ندارد * لهذا راحت و آسایش جسته باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد نظر باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور عالی و ادانی این امر ام اتم است * لذا باید علمائیکه واقفند بر مسائل شرعی الهیه در این مجلس کبیر اولایک منهج قویم و صراط مستقیم بجهت قطع دعاوی عموم تعیین و تألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست * و ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفتات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بنسندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور فرد

از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشان دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انکاشتن * و آلم و تأثر هر جزئی سبب تألم کل اجزاء هیئت بالبداهه یقین نمودن است * و ثالث صفت کمالیه بصدق طویت و خلوص نیت بتربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومی و تدریس علوم نافع و تشویق بر ترقیات عصریه و تحریر بر توسعه دوائر صنائع و تجارت و ترغیب اتخاذ وسائل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودنست چه که عموم ناس از این امور مهمه که علت مزمنه هیئت اجتماعیه را برء فوریت یخبرند * باید که علمای هوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصاً لله بوغظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده اهالی از این کحل بینش معارف روشن و بصیر گردد زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصور نموده اند که نفسیکه موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب

وشرائع الهیه و مظهر خشیه الله است باید مغل و معوق
بماند و ببطالت و بطاقت آیام بگذرانند تا از نفوسی عند
الله محسوب گردد که از دنیا و ما فیها گذشته دل بعالم
آخر و پی بسته اند و از خلق بعید شده بحق تقرب جسته اند
چون این بیان مفصلا در این کتاب در موقع دیگر ذکر
خواهد یافت * لهذا در این مقام ترك اولی * باری باقی
صفات کمالیه خشیه الله و محبة الله فی محبة عباده و حلم
و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروت و جلالت
و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش
و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق
پروری و امثال ذلك بوده * و فاقد این اخلاق حسنه
انسانیه ناقص است * و اگر حقائق هر یک از این صفات را
بیان نمائیم * مثنوی هفتاد من کاغذ شود * و ثانی کلمه
این شرائط مقدسه علمیه * حافظاً لدینه است * و این
معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر
در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر

و صغائر و اجراء احکام شرعیه و باین وسائط محافظه
دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کل جهات
محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیه
و ترویج دین الهی و غلبه و استعلاش بر سایر ادیان
از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول
داشتن است و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیة در این
امور چنانچه باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع
ملل عالم در ظل کلمه وحدانیت داخل میشدند و شعله
نورانیة * لیظهره علی الدین کلمه * چون آفتاب در قطب
امکان طالع و بر جمیع آفاق لائح میکشت * در قرن خامس
عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای انا عشر هیئت
مذهبیة قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخر
محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل
که عدم تجویز تزویج رها بین و تعظیم و تکریم صور
حواریین و رؤسای سلف مسیحین و عادات و رسوم
مذهبیة زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود *

با وجود آنکه در آن زمان اقتدار یاب بدرجه بود که کل ملوک آوروب از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه قطعاً آوروب در یمین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط * ولکن چون در این مسائل که جواز ترویج رؤسای دینیه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلقه در کنائس و ابطال عادات رسمیه زائده بر مضامین انجیل لو طر محق و محقق بود و بوسائل لازمه ترویج تشبث نمود * در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهارخمس قطعه المان و انگلیس و بسیاری از اهالی نمچه (خلاصه) تقریباً دو بیست و پنجاه کروز از مذاهب سائره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب بکمال همت در ترویج و بچند * و حال در سواحل شرقیه افریک بظاهر حریت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تاسیس کرده بتعلیم و تدریس و تمدین طوائف متوحشه صرفه افریک مشغولند

و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوائف اسلامیه زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند * هر طائفه در ارتفاع ملت خود مشغول و ما در خواب غفلت مدهوش ملاحظه نمائید که این شخص با وجود آنکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکند و بچه مقصودی متحرک * بهمت و غیرت رؤسای مذہبش چه قدر ترویج شد * حال اگر ملت با هر حق که مظهر تأییدات الهیه و مطلع توفیقات ربانیه است اگر بهمت تامه و غیرت کامله متوسلا الی الله و منقطعاً عماسواه تشبث بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البته انوار حق مبین بر کل آفاق ساطع گردد * و بعضی نفوس که بر حقائق امور اطلاعی ندارند و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علت مزمنه بطلان را چه فاروق اعظم حق لازم همچو کمان میکنند که ترویج بسیف منوط است و بحدیث انانی بالسیف استدلال مینمایند * و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه

نمایند مشهود گردد که در این عصر سیف واسطه
 ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشم از قلوب
 و نفوس گردد * و در شریعت مبارکه غزاهل کتاب را
 بقوه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جائز نه * و حال آنکه
 دلالت و هدایت فریضه ذمت هر مؤمن موحد است
 و حدیث «انا نبی بالسیف» و كذلك حدیث «أمرت ان
 أقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله» در حق مشرکین
 جاهلیه که از کثرت توحش و نادانی از درجه بشریت
 ساقط بودند وارد * چه که ایمانیکه بضر ب سیف
 حاصل گردد بسیاری اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب
 بکفر و ضلال میشود چنانکه قبائل و طوائف اطراف
 مدینه منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج
 «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» دوباره بدین
 جاهلیه برگشته مرتد شدند * و همچنین ملاحظه نمائید
 زمانیکه نفحات قدسیه روح الله خطه فلسطین و جلیل
 و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته

و الحان جلیل انجیل بمسامع روحانیان درآمده در ان زمان
 کل قبائل و طوائف آسیا و اروپ و آفریک و امریک
 و اوقیانوس که جز اثر بحر محیط است مجوس و بت پرست
 و غافل از خطاب یوم الست بودند * مقرر و حدایت
 و الوهیت جز ملت موسویه نبوده * بعد از بعثت انفس
 طیبه طاهره روح بخش آنحضرت در مدت سه سال
 حیات جاودانی بر اهالی آندیار مبذول داشت و بوحی
 الهی اس اساس شریعت عیسویه که در آن عصر معجون
 براء الساعه هیئت معلوله بشریه بود تأسیس شد * اگر چه
 در زمان آنحضرت آنفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه
 فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال
 حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مسمی
 بیهودای اسخریوطی بود نیز مرتد شده یازده نفر باقی
 ماندند * باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزت * این
 نفوس قلیله باخلاق حسنه روحانیه و روش و حرکات
 مقدسه رحمانیه مبعوث شده بقوه الهیه و نفوس مسیحائی

بهدایت کل من علی الارض قیام نمودند و در آن زمان
 کل ملل اصنامیه و ملت یهود بکمال قوت و اهتمام
 بر اطفای سراج الهی که در زجاجه خطه اورشلیم مشتعل
 گشته برخاستند ﴿یریدون ان یطفؤا نور الله بافواهم
 ویأی الله الا ان یم نوره ولو کره الکافرون﴾ و هر یک
 از این نفوس مبارکه را بدترین عذابی شهید نمودند
 بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور قصابی ریزه ریزه
 نموده و در کلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشیاع این
 اشخاص مقدسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک
 دفن نمودند با وجود این عقوبات شدیدۀ ابداً در تبلیغ
 امر الله فتور ننموده بدون سل سیف و خراشیدن روی
 نفسی * بالاخره ملت عیسویه عالم را احاطه نموده
 بقسمی که در قطعه اوروب و آمریکا از ادیان سائر
 اثری باقی نماند و در آسیا و آفریک و جزائر بحر محیط
 جم غفیری از اهالی الیوم در ظل انجیل داخلند *
 حال باین آدله واضحه لایحه ثابت و مبرهن کشت که ترویج

دین الهی بکمالات انسانیه و اخلاق حسنه و شمیم
 مرضیه و روش و حرکت روحانیه است * اگر نفسی
 بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول درگاه
 احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصی و طمع
 منافع ذاتیه مبرا و بصون حمایت حق التجا نموده * بصفت
 امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همت
 و وفا و دیانت و اتقی بین خلق ظاهر گردد * و مقصود
 اصلی از انزال شرائع مقدسه سبائی که سعادت اخروی
 و تمدن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد *
 و الا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغل و مدبر
 کردند * در این مقام حکایتی که سبب عبرت کل گردد
 ذکر نمائیم * در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت
 نبوی علیه السلام نعمان بن منذر لخمی که یکی از ملوک
 عرب جاهلیه و مقرر سریر سلطنتش مدینه حیره بوده
 روزی از کثرت تجرع اقداح مدام عقلش زائل
 و شعورش باطل گشت * در عالم سکر و بیهوشی بقتل

خالد بن مضلل و عمر بن مسعود کلدی که دوندیم و آنیس
 و در محفل آنس یار و جلیسش بودند فرمان داد و چون
 از عالم مستی و سکر بهوش آمد پرسش حال دوندیم
 پرداخت * تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون
 و دلخون شد * از حب شدید و تعلق خاطر عظیم که باین
 دوندیم داشت بر مقابرشان دو بناء عالی مسمی بغریان
 ساخته و بیادکار این دوندیم یوم بئوس و یوم نعیم
 در هر سالی قرارداد و در این دور روز معلوم بحشمت تمام
 آمده مابین غریان نشسته در یوم بئوس نظرش بر هر که
 افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و و افدی را
 مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و این قاعده
 و قانون مستمر و باین شدید مستحکم بود تا آنکه روزی
 پادشاه اسپي محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا
 نمود ناگاه از دور کوری بنظرش در آمد در عقب آن
 کور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و جیش
 خود دور و وقت بیگانه شد مایوس گشت ناگاه سواد

خیمه در بادیه پیداشد عنان بد آنجانب معطوف داشت
 تا بدر خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه
 حنظله بن ابي غفراء طائی گفت بلی و استقبال نموده
 نماز را فرود آورده و باز وجه خود گفت در ناصیه این
 شخص آتار بزرگی باهر تهمیاً ضیافتی کن و در مهمان
 نوازی همی و غیرتی نمازن گفت کوسفندی داریم
 ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره
 نموده ام پس حنظله کوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد
 نعمان برده آنگاه کوسفند را ذبح نموده ماده ترتیب
 داد و آنشب را نعمان از محبت و الفت حنظله بکمال
 خوشنودی و سرور بسر برد * و چون فجر طالع شد نعمان
 عزم عزیمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت
 و مهمان نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من
 نعمان بن منذر و قدوم ترا بکمال اشتیاق منتظرم * مدتی
 گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طی روی
 نمود حنظله با احتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور

پادشاه شتافت از غرائب اتفاقات یوم بوئس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده خاطر شده * آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بوئس یعنی سختی است اگر امروز نظرم بر یکانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیابد اکنون حاجتی که داری بخواه حنظله گفت از یوم بوئس بیخبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیاة و بقاست و چون مرا در این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر از خزائن ارض چه فائده متصور نعمان گفت از این امر چاره نیست * پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بزد عیال خود عودت نمایم و وصیت اجرا نمایم و در سال آینده یوم بوئس حاضر کردم نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند حنظله متحیرانه بهر طرف نگرید * تا آنکه نظرش بر شریک بن عمرو بن قیس شیبانی که یکی از خدایان نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند

یا شریکا یا ابن عمرو * هل من الموت محاله
یا آخا کل مصاب * یا آخا من لا آخاله
یا آخا النعمان فیک ال * یوم عن شیخ کفاله
این شیبان کریم * أنم الرحمن باله
شریک گفت ای برادر بجان جوانمردی توان نمود
بیچاره متحیر ماند * پس شخصی که موسوم بقراد بن
أجدع کلبی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه
اگر یوم بوئس سنه آتیه حنظله را تسلیم نماید هر حکم
که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند پس
نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت
در سنه بعد روز بوئس چون صبح صادق از افق مشرق
سر بر آورد نعمان باحشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه
بمحل غریبان نمود و قراد را بهمراهی آورد تا معرض
سخت پادشاهی گردد ارکان دولت بشفاعت زبان
کشودند * تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله
عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت

یاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد
 باری چون قریب بغروب شد قرادرا برهنه ساخته
 تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پدید شد که سرعت
 تمام میتاخت نعمان بسیاف گفت منتظر چه هستی
 وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون
 نزدیک شد حنظله طائی بود نعمانرا آمدن او موافق نیفتاد
 گفت ای جاهل احمق باوجود آنکه از نیجهٔ مرگ
 گریختی باردیگر چرا در آویختی حنظله گفت وفای
 بعهد زهر هلاهل هلا کتر ادر مذاق من شیرین و کوارا
 نمود * نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا
 پروری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود
 حنظله گفت اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم بکتب منزله
 سماویه * نعمان گفت بچه دین متدینی جواب داد که بنفس
 مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام
 نعمان گفت نفحات قدسیهٔ روح الله را بر مشام من
 عرضه کن حنظله ید بیضای هدایت را از جیب محبه الله

بر آورد انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین
 اشراق نمود و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل
 بالخان جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت
 و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته
 بر زبان را نند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین
 رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن
 مأیوس و محروم بودیم * و فوراً غریبان را خراب نموده
 از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار
 نمود * حال ملاحظه نمایند که شخصی از اهل بادیه بحسب
 ظاهر کفنام و بی مقام چون بصفی از صفات مخلصین
 ظاهر شد چنین پادشاه غیور را باجم غفیری از ظلمت
 شام ضلالت نجات داده * بصبح هدایت دلالت نمود
 و از بادیه هلاکت بت پرستی خلاص نموده * بساحل بحر
 وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی
 که فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان
 مدنیت است گردید * تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبیر

واجب است * خلاصه قلب در منتهی درجهٔ احزان
و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم
لائق و سزاوار است نمینند شمس حقیقت بر کل آفاق
مشرق و مادر ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم
از کل جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده
و ناتوان موافق الهیه از سماء احدیت نازل و مادر مفاز
مقط سر کشته و حیران ﴿من میان گفت و گویه میتم﴾
و از جمله اسباب کلیه که سبب اجتناب ادیان سائر
بتدین بدین الهی کشته تعصب و حمیت جاهلیه است *
مثلاً ملاحظه فرمایند که خطاب الهی بجمال نورانی و فلك
رحمانی سرور اهل عالم ﴿و جادلهم بالتی هی احسن﴾
وارد و بدارا و ملائمت مأمور چنانچه ان شجره مبارکه
(لا شرقیه و لا غربیه) نبوت ظل الطاف بینهایت را بر سر
عموم اهل عالم افکنده و بملاطفت کبری و خلق عظیم
رفتار و حرکت میفرمودند و همچنین حضرت موسی
و حضرت هارون علیهما السلام در خطاب و عتاب

بفرعون ذی الاوتاد با امر ﴿قولا له قولا لینا﴾ مأمور
با وجود شهرت سیر خیریهٔ انبیا و اولیاء الهی که فی
الحقیقه در جمیع مراتب هیئت بشریه را تا قیام الساعه
اسوهٔ حسنه است * مع ذلك بعضی از این تلفظات
و تعظفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقائق کتب
مقدسه الهیه محروم و مهجور گشته * از اهل سائر ادیان
کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابداً تعارفات عادیه را
نیز جائز نمیدانند * با وجود عدم جواز الفت و معاشرت
چگونه میتوان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی
لا بصبح نورانی الا منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال
بصعود اعلیٰ افق علم و هدی تشویق و تحریص نمود *
حال بعین انصاف ملاحظه نمائید که اگر حنظله
بانعمان ابن منذر با کمال محبت و صداقت و مهربانی
و مهمان پروری حرکت نمیکرد آن پادشاه و جم غفیر
از مشرکین را بوحدانیت الهی چگونه مقرر و معترف
میکردانید * اجتناب و احتراز و خشونت سبب استیزاز

قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملامت
 سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود * اگر شخصی
 از مؤمنین موحدین در حین ملاقات بانفسی از ملل اجنبیه
 اظهار احتراز نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت
 و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این
 کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر
 نیز بیند اقبال بحق نماید و ثمره اجتناب این باشد که
 اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن
 نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان بادیه غفلت
 و بطلان فرار نماید و چون بمالك و وطن خود رسد
 در جمیع روزها مهادرج نماید که فلان ملت در شرائط
 انسانیت بمنتهی درجه قصورند * اگر قدری تفکر
 در آیات و بینات قرآنی و روایات مأثوره از نجوم سماء
 احادیث نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی
 بصفات ایمانیه متصف و باخلاق روحانیه متخلق باشد
 مظهر رحمت منبسطه الهیه است برای کل ممکنات

و مشرق الطاف رحمانیه است بجهت کل موجودات *
 چه که صفات مقدسه اهل ایمان عدل و انصاف
 و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری
 و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاطفت
 و غیرت و حمیت و انسانیت است * پس اگر نفسی
 فی الحقیقه پاک و مقدس باشد متشبهت بوسائلی شود
 که جلب قلوب کل ملل عالم نماید و بصفات حق جمیع
 عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوتر حیات ابدیه
 چشاند * حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت
 ابدیه جمهور را فدای منافع موقته خود مینمائیم و تعصب
 و حمیت جاهلیه را وسیله عزت و اعتبار خویشین میشمریم
 باین قناعت نموده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم
 و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع
 و تقوای الهی نمائیم بطعن و سب این و آن پردازیم
 که عقیده فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت
 زید قلیل است و دیانت عمر و ضعیف * افکار فلان

مشابه اطوار قرنك است و اسرار فلان متوجه نام
 و نك * صف جماعت دوش پیوسته بود و اقتدای
 بشخص دیگر جاز و شایسته نه * در اینماه شخص
 توانگری بمذائق باقیه نشتافت * و خیرات و مبرات
 در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نکشت * بنیان شریعت
 خراب شد و اساس دیانت تار و مار * بساط ایمان
 منطوی شد و اعلام ایقان مختفی گشت * عالم بضلالت
 افتاد و در درد مظالم فتور و رخاوت حاصل شد * روزها
 و ماهها بسر آمد * و عقار و ضیاع در دست مالک سال
 گذشته باقی ماند * در این شهر هفتاد حکومت مختلفه
 مرتب بود * و حال روز بروز قلت یافته بیست و پنج
 حکومت یادگار ماند * روزی دوست احکام متضاده
 وقتا و ای متباینه از يك مصدر ظاهر و حال تجاوز
 از پنجاه نماید * جم غفیری از عباد الله بجهت محاکمه
 سرگردان و حال در مأمن راحت مستریح و در امان
 یگروز مدعی مغلوب و مدعی علیه غالب و روز دیگر

مدعی غالب و مدعی علیه مغلوب * حال این مسلک
 مستقیم نیز متروک شد * این چه دیانت کفریه است
 و این چه ضلالت شرکیه * و او یلا و اشرفیتا و ادینا
 و امصیبتا * ای برادران مؤمنین زمان زمان آخر است
 و روز قیامت نزدیک * باری باینگونه کلمات تخدیش
 اذهان بیچارگان اهلای و تشویش قلوب در ماندگان
 مساکینی میشود که از حقائق امور و اساس این اقوال
 خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیه
 در تحت نقاب اقوال تعصیبه بعضی مستور * لهذا امکان
 میکنند که قائل را غیرت دینیه و خشیه الله بران داشته
 و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی
 خود را می بیند فریاد کند و در پینای دیگران کوری خود را
 مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند لکن دیده بصیرت
 لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود
 البتہ رائحه طیبیه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود
 هیچ امری در عالم بمجرد قول تصدیق نشود *

ورنه این جفدان دغل افر وختند

بانك بازان سفید آموختند

بانك هدهد کر بیاموزد قطا

راز هدهد کوو پیغام سبا

و علمای ربانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف

و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی

ربانیست البته تفوق ملت بیضای حق را بر جمیع ملل در کل

مراتب بکمال جد و جهد طالب و در تشبث و سائل مابیه

الترقی بمنتهای همت ساعی و مجاهد * و اگر نفسی از این

مقاصد خیریه غافل البته مقبول در گاه احدیت نبوده

بلکه در کمال نقص بهیئت تامه ظاهر و در منتهای فقر

بکلمه غنا ناطق *

کر ضریری لم تراست و تیزخشم

کوشت پارش دان که اورا نیست چشم

از مقلد تا محقق فرقهاست

کین چه داوداست و ان دیگر صداست

علم و دانش و پاکي وزهد و ورع و آزادگی بهیئت

و لباس نبوده و نیست * در زمان سیاحت کلمه مبارکه

از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا بحال شیرینی

آن کلمه از کامم نرفته و آن اینست * نه هر عمامه دلیل

زهدهد و علمست * و نه هر کلاهی علت جهل و فسق

ای بسا کلاه که علم علم بر افراخت * و ای بسا عمامه که حکم

شرع بر انداخت * و کلمه ثالث از این کلمات مقدسه کلمه

﴿مخالفا لهواه﴾ وارد * چه قدر این عبارت شامل معانی

جلیله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنعست

اس اساس اخلاق ممدوحه انسانیت است * و فی الحقیقه

این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیه نورانیه

بنی آدم است * معدل کل اخلاق و سبب اعتدال حقیقی

تمام شیم مرضیه انسانیت * چه که هوای نفس

آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای

دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار

مشعله را نمخورد نموده * و چه بسیار واقع که نفسی بجمیع

صفات حسنه انسانيه آراسته و بزبور عرفان پيراسته
 لکن آباغ هوی شیم مرضیه آنشخص را از هیئت
 اعتدال خارج نموده در حیز افراط انداخت * نیت خالصه را
 بنیت فاسده تبدیل نمود * و همچنین اخلاق در مواضع
 لاشقه ظاهر نکشت بلکه بقوت هوی و هوس
 از مسلك مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر
 متحول گشت * اخلاق حسنه عند الله و عند مقربین
 در کاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین
 امور * لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل
 و دانش و نقطه استنادش اعتدال حقیقی باشد * و اگر
 حقائق این امور کما هو حقّه بیان گردد کار بتطویل
 انجامد و موضوع و محمول از میان برود * باری در این بحر
 هائل هوی کل طوائف اروپا باین همه تمدن و صیبتها
 هالک و مستغرق و از این جهت کل قضایای تمدنیّه شان
 ساقط النتیجه است * بعضی از این کلمه تعجب نمایند
 و استیحا ش نفرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی

از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمیع
 شئون تمدن سعادت بشریه است و سعادت بشریه
 در تقرب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی
 از افراد هیئت عمومیه است و وسائل عظیمه این
 دو مقصد اخلاق حسنه انسانیت است * و تمدن صوری
 بی تمدن اخلاق حکم ﴿اضغاث احلام﴾ داشته و صفای
 ظاهر بی کمال باطن ﴿کسر اب بقیعه یحسبه الظمان ماء﴾
 انکاشته گردد * زیرا نتیجه که رضایت باری و راحت
 و آسایش عمومیه است از تمدن ظاهر صوری بتمامه
 حاصل نشود * و اهالی اروپا در درجات عالیّه تمدن
 اخلاق ترقی نموده اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیه
 ملل اروپا واضح و آشکار است * مثلاً ملاحظه نمائید
 که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپا تغلب و اضمحلال
 یکدیگر است و در کمال کوره باطن باظهار منتهی درجه
 الفت و محبت و اتحاد مشغول و قضیه مشهوره پادشاه
 آشتی و آسایش پرور در تدارک مهملات حربیه و ازدیاد

قوه عسکریه بیشتر از ملوک جنک آور بذل جهد بلیغ
 مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوه شدید میسر
 نکرده * در ظاهر بهانه نموده لیل و نهاراً جمیعاً با عظم
 جد و جهد در تدارکات حربیه میکوشند و اهالی مسکین
 آنچه بعرق جین پیدا کرده اکثرش را باید اتفاق
 این راه کنند و چه قدر آلاف از نفوس که صنائع نافع را
 ترک نموده شب و روز بکمال همت در ایجاد آلت مضره
 جدیده که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء
 جنس است مشغولند * و هر روز آلت حرافه جدیده
 احداث و ایجاد میکنند * و دول مجبور بر این گردند
 که آلات حربیه قدیم را ترک نموده در تدارک آلات
 جدیده کوشند * چه که آلات حربیه قدیم با آلات
 حربیه جدید مقاومت نماید * چنانچه در این ایام
 که سنه هزار و دوویست و نود و دو هجریست در ممالک
 آلمان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک عمجه ایجاد توپ
 نحاسی تازه نموده اند که از تفنگ هنری مارتی و توپ

کروب آتش بارتر * و در هدم بنیان انسانی شدیدتر
 و سریع التاثیر تراست * و این مصارف باهظه را باید
 که رعایای فلک زده تحمل نمایند * حال انصاف دهید
 که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب
 آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتناب مراضات
 الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمرارگان
 آسایش و سعادت است * در سنه هزار و هشتصد
 و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرانسوا واقع شد
 از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه
 و مدافعه مأیوس و مقهور کشته گشتند * چه بسیار
 بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد * و چه بسیار مدن
 در شام در منتهای معموریت بود و با ممداد عالیها
 سافلها کشت چه قدر اولاد صغار که یتیم و بی پرستار
 ماندند * و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمره
 زندگانیشان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان
 و مرده دیدند * و چه قدر نساء که بی رجال و دستگیر

ماندند * و همچنین کیفیات احراق کتابخانهها و بعض
انبیة جسیمة فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه
با جمیع عسا کر مجروحہ مر یضه و وقایع مؤلمه و حرکات
موحشه طائفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف
و تحزب جمعیات متضاده متقاتله در پاریس و منازعه
و عدوان مابین رؤسای دنیة قاتولیک و حکومت آلمان
و ظهور فتنها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی
میان حزین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا *
خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق
طوائف اوروپ مینماید بسیار * و این عبد چون هتک
جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده
حال واضحست که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر
تصدیق اینگونه امور ننماید آیا طوائف و قبائلیکه
مغایر شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه
در مابینشان جاریست چگونه سزاوار است که ادعای
تمدن حقیقی کامل تام نمایند * علی الخصوص که نتیجه

از این امور مأمول نه الاتقالب و تسلط موقت حالی
و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب
تقید و اهتمام را سزاوار نیست * در قرون سالفه کرارا
و مرارا حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین
سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود
حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان
پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته صوریه گردد
لا والله بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور
بنمایند و لکن متابعت هوی صدهزار حجاب ازدل
بر دیده افکنند و بصر و بصیرت هر دونا بینا گردد *
چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب ازدل بسوی دیده شد.

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که
چند ملوک بزرگوار باندهمت چون آفتاب
رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت
و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم

پیش نهاده * مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت
 گذارند و بجمع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد
 انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویه و میثاق و شروط
 محکمه بآبته تأسیس نمایند و اعلان نموده بانفاق عموم
 هیئت بشریه مؤکد فرمایند * این امر آتم اقوم را که فی
 الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض
 مقدس شمرده * جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای
 این عهد اعظم باشند و در این معاهده عمومی تعیین
 و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد * و توضیح روش
 و حرکت هر حکومتی شود * و جمیع معاهدات
 و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین هیئت
 حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد * و کذا که قوه
 حربیه هر حکومتی بحدی معلوم مخصوص شود * چه
 اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی از دیاد یابد
 سبب توهم دول سائره گردد * باری اصل مبناي این عهد
 قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد

شرطی از شروط را فسخ نماید کل دول عالم براضیحلال
 او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدبیر
 ان حکومت برخیزد * اگر جسم مریض عالم باین داروی
 اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده
 بشفای باقی دائمی فائز گردد * ملاحظه فرمائید که اگر
 چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج
 تها و تدارکات مهات جنگ و حرب نباشد * و مضطر
 باصطناع آلات حربیه جدیده بجهت مقهوریت نوع
 انسان نکرده * بلکه بعسکر قلیلی که سبب تأمین
 مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع قتل
 داخلیه است محتاج و بس * از این جهت اولاً بندهکان
 الهی عموم اهالی از تحمل اثقال و مصارف باهظنه حربیه
 دول راحت و مستریح شوند * ثانیاً نفوس کثیره اوقات
 خود را دائماً در اصطناع آلات مضره که شواهد درندگی
 و خوانخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانی است
 صرف نمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات

وزندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجات نوع بشر کردند و عموم دول عالم بکمال عزت بر سریر تاجداری مستقر و کافه قبائل و امم در مهد آسایش و راحت آرمیده و مستریح شوند * و بعضی اشخاص که از هم کلیه عالم انسان بیخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند بچنانست بلکه از فضل پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و همت بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائذ زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست همت غیرت غیرت لازمست چه بسیار امور که درازمنه سابقه از مقوله ممتعات شمرده میشد که ابداً عقول تصور وقوع آنرا نمینمود * حال ملاحظه مینمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجات کل است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود * و لابد بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن

عالم جلوه گر گردد * چه که آلات و ادوات حربیه بر این منوال بدرجه رسد که حرب بدرجه مالا یطاق هیئت بشریه واصل گردد * از این تفصیل مشروح گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان بخون خوارگی و تیز چنکی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی و تبسیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلنداختری و جوان بختی صیت عدالت پروری و دلجویی عموم رعایا از عالی و ادانی و تعمیر ممالک و مدن و قری و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندکان الهی و وضع اس اساس اصول ترقی و توسیع حال جمهور و تزئین ثروت و عنای عمومیست * ملاحظه فرمائید که در امکان چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی مستقر گشتند * از آنجمله هلاکوخان و امیر تیمور کورکان که فی الحقیقه قطعه عظیمه آسیارا در قبضه تصرف آوردند و اسکندر رومی و ناپلیون اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمس عالم کشودند

آیاچه ثمره از این فتوحات جسیمه مترتب شد مملکتی
معمور گشت و یا خود سعادت منظر آمد سبب استقرار
سلطنت شد * و یا باعث انقراض حکومت از آن خاندان
گردید * هلاکوی چنگیز جنک انکیز از جهان
گیریش ثمره مشهود نشد * جز آنکه قطعه آسیا از نائره
حروبات شدیدة چون تل خاکستر گشت و امیر تیمور
از کشورستانی بغیر از تشتت جمعیت عالم و تخریب بنیان
بنی آدم نتیجه حاصل نکرد * و اسکندر رومی
از فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر
تاجداری و تغلب فلسقوس و بطلمیوس بر کل ممالکش
فائده مشاهده نشد و ناپلیون اول از ظفر بر ملوک
اوروپا التخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه
و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعه اوروپ
و اسیری نفس خود در انجام ایام فوائدی نیافت *
این آثار ملوک جهانگیر * و لکن قدری در فضائل
و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار

عادل انوشیروان باذل تأمل نمائید که آن سرورداد
پرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقر شد که بنیان قوی
الارکان سلطنت ایرانرا از هر جهت خلل و فتور
طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده
بنیان ظلم و بیداد را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را
در ظل جناح سلطنتش جمع فرمود در مدتی قلیله ممالک
پژمرده ویران ایران به پرتو حیات بخش توجهاتش
زنده و برازنده ترین ممالک معموره مسکونه گشت
قوای متحلله حکومت را تکرار اعاده و مزداد و وصیت
عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود * جمهور
أهالی از حضيض ذلت و فلاکت باوج عزت و سعادت
صعود نمودند * باوجود آنکه از ملت مجوس بود صدر
آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوت بکلام مبارک ﴿انی
ولدت فی زمن ملک عادل﴾ ناطق گشتند و اظهار مسرت
از ولادت در زمان حکومت او فرمودند حال آن
بزرگوار آی بسیر مرضیه باین مقام بلند اعلی فائز گشت

یا خود بجهان گیری و خون ریزی * ملاحظه فرماید
 که در قطب ابداع بجه شانی مفتخر و متباهی گشت
 که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند
 و بحیات ابدیه موفق گردید * و اگر بیان زندگی دائمی
 بزرگواران پردازیم کار این مختصر بمطول انجامد و چون
 واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر
 فوائد کلیه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد
 لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول
 ناس است ذکر کنیم * ولکن اگر ازین مختصر نتایج
 حسنه مشهود گردد ان شاء الله تعالی من بعد باس اساس
 حکم الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیده
 مفصله تحریر گردد * باری در عالم وجود سطوت قاهره
 جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند * و بنیان
 مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید * چه که
 فتوحات این سیف قاطع را کل بر ایا طوعا و رضاء
 مغلوب کردند * و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی

درجه معموریت و آبادی سرافراز شود * در روایت
 اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابه
 نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش بکمال سهولت
 در ارکان عالم نفوذ کند * رایت اولیه عقل و رایت ثانیه
 عدل * این دو قوه عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند
 و سدسکندریر امتانات نماند * و این واضح و بدیهی است
 که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات
 و در مرور * در این صورت خوشا بزرگواری که در سیل
 رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد
 چو آهنک رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک

بلی جهانکشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی
 اوقات جنک بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر
 مثلا شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی
 صف جنک بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت
 و ممالک مشتته پراکنده سندهمت را در میدان جلادت

وشجاعت برانگیزد * خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای
 صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم
 جوهر عدل و این جنک بنیان آشتی است * الیوم شایسته
 ملوک مقتدر تاسیس صلح عمومیت زیرا فی الحقیقه
 آزادی جهانیان است کلمه رابعه آن روایت باهر الهدایه
 مطیعاً لامر مولاه است * این معلوم و مبرهن است
 که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است
 و شرف و عزتش در متابعت او امر و نواهی خداوند یکتا
 نورانیت امکان دینان است و ترقی و فوز و سعادت
 خلق در متابعت احکام کتب مقدسه الهیه * فی الجمله
 ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً
 و باطناً اعظم اساس متین رصین و اکبر بنیان قویم
 رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه
 و صوریه و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومیّه
 بشریه است دیانتست * اگر چه بعضی سبک مغزان
 که تعمق و تدبر در اس اساس ادیان الهیه نموده اند

و روش بعضی مدعیان کاذبه تدین را میزان قرارداد
 کل را بآن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی
 عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع وجدال و مسبب
 بغض و عداوت کلیه بین اقوام بشریه شمرده اند *
 و این قدر ملاحظه نموده اند که اساس ادیان الهی را
 از اعمال مدعیان دینان ادراک نتوان نمود * چه که هر
 امر خیری که در ابداع شبه آن متصور نه قابل سوء
 استعمال است * مثلاً اگر سراج نورانی در دست
 جهالی صبیان و ناپنیان افتد خانه نیفزود و ظلمت
 مستولیه زائل نکردد بلکه خانه و خود را هر دو
 بسوزاند در این صورت میتوان گفت سراج
 مذموم است * لا والله سراج هادی سبیل و نور دهنده
 شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم *
 از جمله منکران دینان شخصی بوده و لترنام از اهل
 فرانسه و کتب عیدیه در رد ادیان تصنیف نموده که
 مضامینش سزاوار ملعبه صبیان یخردانست * این شخص

حرکات و سکناات پاپرا که رئیس مذهب کاتولیک است
 وقتن و فساد رؤسای روحانیه ملت مسیحیه را میزان
 قرارداد بر روح الله زبان اعتراض کسوده * و بعقل
 سقیم ملتفت معانی حقیقیه کتب مقدسه الهیه نکشته
 بر بعضی مضامین کتب منزله سماویه محذورات
 و مشکلات بیان کرده ﴿ و نزل من القرآن ما هو شفاء
 ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً ﴾

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بهر محبوبان مثال معنوی

که زقرآن کر نه بیند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال

کز شعاع آفتاب پر ز نور

غیر گرمی نیابد چشم کور

﴿ یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضل به الا
 الفاسقین ﴾ این معلوم و واضحست که اعظم وسائل
 فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجاح من

فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع
 انسانی است * و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق
 متصور و میسر نکرده * و در عالم اکمل وسائل الفت
 و اتحاد دیانت حقیقیه الهیه است ﴿ لو أنفقت ما فی
 الارض جمعاً ما الفت بین قلوبهم و لکن الله أوف
 بینهم ﴾ چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی
 باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضاده متقاتله را
 در ظل کلمه واحده جمع نموده * صدهزار جان حکم جان
 واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یکانه
 مجسم گشته

بر مثال موجهها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان

چونکه حق رش علیهم نوره

مفترق هرگز نکرده نور هو

جان کرکان و سکان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست

تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام
 و اطوار و احوال و آثارشان که هو حق در تواریخ معتبره
 مفصلاً مذکور نه * بلکه در آیات قرآنی و احادیث
 و تورات مجمل ذکر شده * لکن چون از زمان حضرت
 موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحه
 و تورات و تواریخ معتبره مندرج * لهذا مختصراً
 بیان میشود تا پیراهین متقنه نزد کل معلوم و واضح
 گردد که در عالم وجود آیا دیانت اس اصول اصلیه
 انسانیت و مدنیت است * و یا خود چنانچه ولتر و امثال
 او کان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش
 جمعیت بشریه است * و از این جهت که مجال انکار بجهت
 طائفه از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود
 که مطابق تواریخ صحیحه عموم ملل و مصدق کل اهل
 عالم است * در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر
 از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر
 منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراعنه مصر بر اعزاز

و قوت قوم خود قبطی و ازلال و حقارت سبطی
 که غریب میسر دهند برخاستند و مدتی مدید بنی
 اسرائیل مختلف و متفرق شده در تحت ایادی ظلم و جور
 قبطیان اسیر و در آغوش کل ناس سفیل و حقیر بودند *
 بقسمی که حقیر ترین قبطی اذیت و جفا بر عزیز ترین
 سبطی مینمود * تا آنکه اسارت و ذلت و مظلومیت
 بدرجه نهایت رسید * شب و روز بنی اسرائیل نه از جان
 در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون
 ملجأ و پناهی نمایان * طعامشان از فرط مصائب و آلام
 قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابه جیحون
 بنی اسرائیل در این حال پر ملال * تا که جمال موسوی
 اشعه نار احمديه را از شطر وادی ائمن بقعه مبارکه
 مشاهده فرمودند و ندای جان فزای الهی را از ناز
 موقده ربانیه در شجره (الاشرقیه و لا غربیه) استماع
 نمودند * و نبوت کلیه مبعوث گشتند * و چون سراج
 هدایت در انجمن سبطیان بر افروختند و بنور هدی آن

ککشکان ظلمات جهل را بر سبیل مستقیم علم و کمال
 دلالت فرمودند * و فرق مختلفه اسباط اسرائیلیان را
 در ظل کلمه واحده جامعه توحید جمع فرموده علم اتحاد
 کامل را بر اتلال اتفاق و یکانی بر افراختند و در مدت
 قلیله ان نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت کشته
 از یکانی یکانی حق کر ویدند * و از حقارت و ذلت
 و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده * بمنتهی
 درجه عزت و سعادت فائز گشتند * بعد از مملکت
 مصر رحلت نموده توجه بموطن اول اسرائیل کرده
 بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل
 نهر اردن و اریحار را فتح نموده در آن بلاد ساکن
 و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکه و ادوم و عامون
 خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت
 تصرف بنی اسرائیل آمد * و این طائفه در جمیع شوون
 و صفات و فضائل انسانیه از علم و معرفت و ثبات و همت
 و جلادت و شجاعت و عزت و سخاوت بر کل قبائل

و ملل عالم تفوق نمودند * یک شخص اسرائیلی در آن
 عصر اکرین مجعی داخل میشد بجمع شیم مرضیه
 ممتاز بود حتی قبائل سائره در مدح نفسی اکر زبان
 میکشودند نسبت اسرائیلی میدادند * و در تواریخ
 متعدده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر
 مسائل حکمت الهیه و طبیعیه را از تلامذه حضرت
 سلیمان اقتباس نمود * و سقراط بسیاحت شتافته با بعضی
 از آجله علمای ربانی اسرائیلی ملاقات نموده در مراجعت
 بیونان بنیان اعتقاد وحدانیت الهیه و بقای ارواح
 انسانیه بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نمود
 عاقبت جهله یونان بر آن واقف اصرار حکمت اعتراض
 نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را اهلای مجبور
 ساخته در مجلس سقراط را پیاله سم پچشانیدند * باری
 مختصر اینکه بعد از آنکه ملت اسرائیلیه در جمیع مراتب
 تمدن ترقی نمود و بمنتهی درجه سعادت فائز گشت قلیلا
 قلیلا اس اساس دیانت و شریعت موسویه را فراموش

نموده عبادات رسمیه و اطوار غیر مرضیه مشغول شدند
 در زمان رحبعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل
 اختلاف عظیمی واقع شد و یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود
 سرسلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت
 چند قرن محاربه بین رحبعام و یاربعام و سلاله شان
 واقع گشت * و قبائل یهود مختلف و متفرق شدند
 بالاخص از اینکه معنی شریعه الله را فراموش نموده
 بتعصبات جاهلیه و خصائل غیر مرضیه بنی و طغیان
 متصف شدند و علمایشان لوازم حقیقه انسانیه مندرجه
 در کتاب مقدس را نسیاً منسیاً انکاشته در فکر منافع
 ذاتیه خود افتادند و ملت را بمنتهی درجه غفلت و جهالت
 مبتلا کردند * از ثمره اعمالشان آن عزت پایدار بمنتهی
 درجه ذلت مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان
 مسلط برایشان گشته * رایت استقلالشان سر نکون شد
 جهالت و نادانی و نکبت و خود پرستی رؤسای دینی
 و اعبارشان مجسم گشته بصورت بختصر ملک بابل

مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را بر انداخت * بعد
 از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیه
 السیوف باقی ماند اسیر کرده بابل برد بعد از هفتاد سنه
 اولاد اسراء مرخص شده مراجعت بیت المقدس
 نمودند * حزقیاء و عزیر علیهما السلام مجدداً تأسیس
 اساس کتاب مقدس را نمودند یوماً فیوماً ملت
 اسرائیلیه ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه
 لائح گشت بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه
 در اطوار و افکارشان واقع هم علمای یهود متوجه
 اغراض نفسانیه گشت و اصلاحات جاریه زمان عزیر
 علیه السلام بروش و احوال فاسده تبدیل شد کار بجایی
 انجامید که عسا کر ملوک و جمهوریت رومان مراراً
 و کراراً ممالک اسرائیلیانرا فتح نمودند بالاخره طیطوس
 قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنه یهود را با خاک
 یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء
 و اولاد را اسیر و بیوت را هدم و اشجار را قطع و کتب را

حرق و أموال را نهب و بیت المقدس را چون تل
 خاکستر نمود * و بعد از این مصیبت کبری ستاره
 حکومت بنی اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد
 و با بحال بر این خوال این ملت مضمحل کشته در اطراف
 عالم پراکنده اند ﴿ و ضربت علیهم الذلّة و المسکنة ﴾
 و این مصیبتین اعظمین مختصر و طیّوس در قرآن مجید
 مذکور ﴿ و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن
 فی الارض مرّتين و لتعلن علواً کبیراً ﴾ فاذا جاء وعد
 اولاهما بعثنا علیکم عبداً لنا اولی باس شدید * فاسوا
 خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً ﴿ تا آنکه میفرماید
 ﴿ فاذا جاء وعد الآخرة لیسووا و جوهم و لیسدخلوا
 المسجد کما دخلوه اول مرّة و لیتبروا ما علواً یتیرا ﴾ باری
 مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقه چگونه
 سبب تمدن و عزت و سعادت و علو منزلت و معارف
 و ترقی طوائف ذلیلّه أسیره حقیره جاهله میشود و چون
 بدست علماء جاهل متعصب افتد از سوء استعمال چنین

نورایت عظمی بظلمت دهماء تبدیل میشود * و چون
 دفعه ثانیه علائم و آثار تشتت و ذلت و نیستی و مقهوریت
 طائفه اسرائیلیان نمودار شد * نفحات طیبه قدسیه روح
 الله بر شواطیء نهر اردن و خطه جلیل ساطع کشت
 و ابر رحمت بر خاست و بر آن دیار امطار روحانیت کبری
 مبذول داشت * و از رشحات و طفحات بحر اعظم بریه
 قدس بر یاحین معرفه الله معطر گردید و جوامع الحان
 جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت درآمد *
 و بنفس مسیحا ئی نفوس میته سراز قبر غفلت و جهالت
 برداشته بحیات ابدیه فائز گشتند در مدت سه سال آن
 نیر اوج کمال در دشت و صحراء اورشلیم و فلسطین
 حرکت نموده کل را بصبح هدایت دلالت میفرمودند
 و با خلاق روحانیه و صفات مرضیه تربیت مینمودند
 و اگر ملت اسرائیلیه بان جمال نورانی اقبال نموده
 مگر خدمت بر اطاعت می بستند بروائح جان بخش روح
 الله بروحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید میکشند

ولکن چه فائده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن
 معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی برخاستند الامعدودی
 قلیل که متوجهاً الی الله از شئون ظلمانیة امکان مقدس شده
 قصد معارج لامکان نمودند * خلاصه جمیع بلیات
 شدیدہ بر آن مشرق الطاف الہیہ وارد بقسمی کہ اقامت
 واستقرار در قریة ممکن نبود با وجود این علم ہدایت
 کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاق انسانہ کہ اصول
 مدنیت جامعہ است مؤسس گشت * در فصل پنجم
 آیہ سی و ہفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید کہ ترجمہ اش
 این است در بدی و شرور و اذیت مقابله بالمثل نمائید
 اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچہ زند طرف
 ایسر را بر گردان و همچنین در آیہ چہل و سیم میفرماید
 شنیدہ اید کہ گفته شدہ است قریب خود را دوست
 دار و دشمنت را بعداوت میازار * و اما من چنین میگویم
 دشمنان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان
 خود را و مبنضاتنرا احسان نمائید و نفوسیکہ شمارا

اذیت و طرد مینمایند ایشانرا دعائمائید تا بمنزلہ فرزند
 پروردگار آسمانی باشید چه کہ آفتاب او بر کنہ کار
 و نیکو کار ہر دو مشرق و ابر رحمت او بر ستمکار و ابرار
 ہر دو و ممطر زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید
 چه اجر و مزیقی از برای شماست * آیا ما مورین اخذ
 اعشار اغلال چنین نمینمایند و تعلیمات آن مطلع حکمت
 الہیہ از این قبیل بسیار فی الحقیقہ نفوسی کہ باین صفات
 مقدسہ متصف کردند جو اہر وجود و مطالع تمدن
 حقیقی هستند * خلاصہ آن حضرت شریعت مقدسہ را
 بر روحانیت صرفہ و اخلاق حسنہ تأسیس و نفوس
 مؤمنہ را روش و مسلک خاصی کہ جوہر حیات عالم است
 تعیین فرمودند چنانچہ آن مظاہر ہدی ولو در ظاہر
 باعظم نعمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند * ولکن فی
 الحقیقہ از ظلمات خذلان یہود نجات یافته در صبح ابداع
 بانوار عزت سرمدیہ مشرق و لائح گشتند و آن ملت
 جسیمہ یہود معدوم و مضمحل شدند * ولکن این

نفوس معدوده چون بظل شجره مبارکه عیسویه
 شتافتند في الحقیقه هیئت عمومیۀ عالم را تبدیل نمودند
 در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجه تعصب
 و نادانی و حمیت جاهلیه و شرک بوحدانیت الهیه بودند
 مدعی اعتقاد بوحدانیت جز شرمه قلیله یهودیه و آنان
 نیز بکلی مخدول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج
 امری قیام نمودند که مغایر و مضاد آراء جمیع هیئت
 بشریه بود * و کل ملوک چهار قطعه از قطعات خمسۀ عالم
 بر اضمه جلال ملت عیسویه با تم عزم برخاستند مع ذلك
 عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج دین الهی شتافتند
 و کل ملل اروپ و بسیاری از طوائف آسیا و آفریک
 و بعضی متمکنین جزائر بحر محیط در ظل کلمۀ توحید
 جمع شدند * حال ملاحظه نمائید که آیا در وجود ازهر
 جهت اساسی اعظم از دیانت خلق شده و یا خود امری
 محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری
 وسیله محبت و انتم و اتحاد و یگانگی نام چون ایمان

بعزیز علام بوده و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع
 اخلاق جز شرائع سماویه مشهود گشته صفاتی که حکما
 در منتهی درجه فلسفه بان فائز و خصالی که در اعظم درایج
 کمال بدان متصف بودند مؤمنین بالله در بدایت تصدیق
 و ایمان مظهر آن شیم مرضیۀ انسانیه میگردیدند *
 ملاحظه کنید نفوسیکه سلسیل هدایت را از ایادی
 الطاف روح الله نوشیدند و در ظل انجیل مستظل
 گشتند بچه درجه از اخلاق و اصل گشتند که جالینوس
 حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه نبود * مع
 ذلك درستایش مؤمنین بالله در شرح جوامع کتاب
 افلاطون که در سیاست مدن تصنیف نموده مر قوم است
 که بعینه ترجمۀ آن اینست * جمهور ناس سیاق اقوال
 برهانیه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات
 رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند * و دلیل
 بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قوم میرا
 که مسمی بنصاری اند و بشواب و عقاب آخرت معتقد



و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور مینماید مثل
 افعال نفسی که فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما
 عیانا مشاهده مینمائیم که از موت مخافتی ندارند
 و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل و انصاف
 از متفلسفین حقیقی محسوبند انتهى کلام جالینوس * و مقام
 فیلسوف در آن زمان و بعقیده جالینوس مقامی بود که اعظم
 از آن در ابداع تصور نینمود ملاحظه نمائید که قوه
 نورانی روحانی ادیان الهیه جمهور متدینین را بدرجه
 از کمالات فائز میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود
 آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد
 و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن آئینه
 و اعصار تشبث بخیرات و اعمال صالحات نمودند
 و بیمارستانها و دارالشفاهها و مواضع خیرات تأسیس شد
 چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات عمومی
 بجهت معالجه مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد
 ملک قسطنطین است * و این پادشاه عظیم اول ملک است

از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله
 قیام فرمود * و بکمال همت در ترویج اساس انجیل جان
 فدائی نمود * و سلطنت رومانرا که فی الحقیقه عبارت
 از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقر
 و سر کوز گردانید * و اسم مبارکش در فخر تواریخ چون
 ستاره سحری در تی و در خشنده است * وصیت
 بزرگوارش در جهان مدنیت و شان و رزد زبان جمیع
 فرق مسیحانی * خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدسه
 که بر ترویج تعلیمات انجیلیه قیام نمودند چه اساس
 متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه
 بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها و محلات و مکتبها
 بجهت تربیت اولاد ایتم و فقراء تأسیس شد و چه بسیار
 نفوس که منافع ذاتیه خود را ترك نموده (ابتغاء لمرضاة
 الله) اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند
 و لکن در زمانی که طلوع صبح نورانی جمال احمدی
 قریب شد زمام امور جمهور مسیحین در دست قسایسین

جاهله افتاد بکلی آن نسائم رحمانیه از مهب عنایت
منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اس اساس مدنیت
عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه بظاهر آراسته
و باطن کاسته بودند ساقط نتیجه کشت * چنانچه جمیع
مؤرخین مشهور از اهالی اوروپ در بیان کیفیت
أحوال و اطوار و سیاست و تمدن و معارف و جمیع شئون
قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر
نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت
قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است
ممالک اوروپ در منتهی درجه توحش و عدم مدنیت
از جمیع شئون بود * و باعث اصلی آن آنکه رهایین
که باصطلاح اهالی اوروپ رؤسای روحانی دینی
بودند از عزت ابدیه اتباع او امر مقدسه و تعلیمات سماویه
انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آزمان
که در کمال ظلم و طغیان بودند اتفاق نموده و از عزت
پایدار چشم پوشیده در منافع موقته فانیه و اغراض

نفسانیه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند
تا آنکه بالاخره امر بجائی رسید که عموم اهالی در دست
این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار
سبب هدم اس اساس دیانت و انسانیت و مدنیت
و سعادت اهالی اوروپ کشت * و چون روائح طیبه
نفحات روحانیه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار
ناشایسته و نیات غیر لائقه رؤسا زائل گشت و ظلمت
جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود
بخرامید دمید و موسم ربیع الهی رسید ابر رحمت
برخاست و نسائم جان بخش از مهب عنایت وزید * شمس
حقیقت از آفاق حجاز و یثرب در نقطه محمدیه اشراق
فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزت سرمدیه
مبدول داشت اراضی قابلیت تبدیل گشت * و اشرف
الارض بنور ربها * تفسیر شد * جهان جهانی تازه و جسم
میت امکان بروحی بی اندازه فائز گشت * بنیان ظلم
و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند

ومتعالی کشت * بحر مدینت بحر و شید و انوار معارف
 بدرخشید * اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل
 از اشتعال سراج و هاج نبوت کبری در زجاجه بطحا
 جاهلترین قبائل و متوحشترین طوائف عالم بودند و سیر
 مذمومه و عوائد موحشه و خون خواری و اختلافات
 و معادات ان اقوام در کل کتب و صحائف تاریخیه
 مذکور حتی طوائف متمدنه عالم در آن زمان قبائل
 اعراب یثرب و بطحارا از نوع بشر نمیشمردند * لکن
 بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطه و دیار از تربیت آن
 معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت
 مقدسه الهیه در مدت قلیله در ظل کلمه وحدانیت
 جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب
 انسانیه و کالات بشریه چنان ترقی نمودند که کل ملل
 عالم در آن عصر مبهوت و متحیر گشتند * طوائف و قبائل
 و ملل عالم که دائما اعراب را سخریه و استهزاء مینمودند
 و جنس بیفصل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک

عرب آمده تحصیل فضائل انسانیه و اقتباس علوم
 سیاسیه و اکتساب معارف و مدینت و تعلم فنون
 و صنائع مینمودند * آثار تربیت مربی حقیقی را در امور
 محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش
 و نادانی در زمان جاهلیه دختران هفتساله خود را زنده
 زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته
 طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبری از شدت جهالت
 منتهی رتبه حمیت و غیرت میشمردند این چنین اشخاص
 نادان از فیوضات تربیت ظاهره آن بزرگوار بدرجه
 رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق
 و ایران را فتح نموده جمیع مهم امور چهار اقلیم عالم را
 منقاد اداره نمودند * خلاصه طائفه عرب در جمیع علوم
 و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع
 و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند * و فی الحقیقه بلوغ
 چنین طائفه متوحشه حقیره در مدت قلیله بمنتهی درجه
 کالات بشریه اعظم برهان حقیقت و نبوت سرور

کائنات است* در اعصار اولیه اسلام جمیع طوائف
 اروپا اکتساب فضائل و معارف مدنیت را از اسلام
 ساکنین ممالک اندلس مینمودند* و اگر در کتب
 تواریخیه از جمیع دقت شود مبرهن و واضح گردد
 که اکثر تمدن اروپا مقتبس از اسلام است چنانچه
 جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاء اسلامی را
 قلیلاً قلیلاً در اروپا جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل
 علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا
 نمودند و الآن کتب فضلاء اسلام که در ممالک اسلام
 نابود است در کتابخانهای ممالک اروپا نسخ
 عدیده اش موجود* و قوانین و اصولی که در کل ممالک
 اروپا جاریست اکثر بلکه کلیه مسائل مقتبس
 از کتب فقهیه و فتاوی علمای اسلامی است* و اگر
 خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت
 تحریری یافت مبدء تمدن اروپا در قرن سابع هجری
 واقع* و تفصیل آتقصیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری

باب رئیس ملت مسیحیه از آنکه مقامات مقدسه نصاری
 چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت
 حکومت اسلامی افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک
 و اهالی اروپا را تشویق و تحریص نموده با اعتقاد خود
 بحرب دینی و جهاد دلالت کرد و بتقسیمی فریاد و چنین
 و آئینش بلند شد که کل ممالک اروپا قیام نمودند
 و ملوک صلیبون با عساکر پیشمار از خلیج قسطنطنیه
 گذشته توجه بقطعه آسیا نمودند و در آن زمان خلفائی
 علویه بردیار مصریه و بعضی ممالک غرب حکمرانی
 مینمودند* و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی
 سلجوقیه بریه الشام نیز در تحت اطاعت و اتقیادشان
 بودند* باری ملوک اروپا با سپاه پیشمار هجوم بر بریه
 الشام و مصر نمودند و مدت دو یست و سه سال مستمراً
 مابین ملوک بریه الشام و ملوک اروپا محاربه واقع
 و دائماً از اروپا مدد میرسیده هر قلعه از قلاع سوریه را
 بکرات و مرات ملوک فرنک فتح نمودند و پادشاهان

اسلام از دست فرنگ نجات دادند تا اینکه صلاح الدین
 ملک منصورایوبی در سنه ششصد و نود و سه هجری
 بکلی ملوک و عساکر اروپا را از ممالک و سواحل
 بریه الشام و مصر اخراج نموده مایوس و منکوب
 بممالک اروپا مراجعت نمودند * و در این محاربات
 که بحرب صلیبیون مشهور گورها از نفوس تلف شد
 خلاصه از ابتدای تاریخ چهار صد و نود هجری تا سنه
 ششصد و نود و سه هجری متصل از اروپا ملوک
 و سرداران و سرامدان بریه الشام و مصر تردد مینمودند
 و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت
 دو بیست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف
 و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک
 اسلامی مشاهده کردند بعد المراجعه در اروپا تأسیس
 نمودند * مبدء تمدن اروپا از آن زمانست * ای اهل
 ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کل آفاق
 بودید حال چگونه از غر قبول بازمانده در زاویه خمول

خزیده اید * منشأ معارف و مبدء تمدن جهانیان بودید
 اکنون چگونه افسرده و محمود و پژمرده گشته اید
 سبب نورانیت آفاق بوده اید حال چگونه در ظلمات
 غفلت و کسالت باز مانده اید * چشم بصیرت را باز
 و احتیاجات حالیه خود را ادراک نمائید که همت و غیرت
 بر بندید و در تدارک و سائط معارف و مدنیت بکوشید
 آیا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل
 و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند
 و شما که اولاد و وارثید محروم بنمایید * آیا این پسندیده است
 که همسایگان و مجاوران لایلا و نهاراً در تشبث و سائل
 ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب
 جاهلیه بمضاددت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول
 گردید * و آیا این ممدوخ و محمود است که این ذکاء
 فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت
 و بطلت صرف و ضایع نمائید * باز از مقصد دور افتادیم
 باری جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقائق احوال تاریخیه

از منته سالقه از اهالی اروپ که بصدق و انصاف
 متصف اند مقرومترند که اساس جمیع شئون تمدنیه شان
 مقتبس از اسلام است * چنانچه مؤلف محقق مشهور
 ﴿دری بار﴾ از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین
 ودانایان اروپ اطلاع و مهارت ودانائیش مسلم است
 در کتاب مسمی ﴿بترقی اُمم﴾ در ادبیات که از تالیفات
 مشهوره اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اروپ
 قوانین مدنیت وقواعد ترقی وسعادت را از اسلام شرح
 مبسوطی بیان نموده * و چون بسیار مفصل است لهذا
 ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه
 خروج از صدد است * و اگر نفسی در آنچه گفته شد
 قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید * مختصر اینست
 که جمیع تمدن اروپ از قوانین ونظام و اصول
 و معارف وحکم و علوم وعادات و رسوم مستحسنه
 و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتی
 بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس

از عرب است بیان نموده و فردا فردا بتفصیل ذکر کرده
 وثابت ومبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام
 اقتباس نمودند * وهمچنین تفصیل دخول عرب در بلاد
 غرب که الیوم مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله مدنیت
 کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نمودند و سیاست
 مدن و معارفشان در چه درجه کمال بود * و تأسیس
 مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه
 متانت و انتظام بود * و سروری و بزرگواریشان در جهان
 مدنیت بچه درجه رسید و از ممالک اروپ چه بسیار
 اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه
 و تولید و آمده تعلم معارف و فنون و اکتساب مدنیت
 مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپ
 که موسوم بکربرت بود بمملکت غرب آمده
 و در مدرسه (کوردوفا) که از ممالک عرب بود
 داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده * در مراجعت
 باورپ بقسمی شهرت یافت که عاقبت بر سر ریاست

دینیة کاتولیک استقرار یافته یاب کشت * مقصود از این
بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی مؤسس
حقیقی کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس
مدینت و معارف نافعه عمومی بشریه است * و اگر بنظر
انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیہ در مدلول
این چند کلمه مبارکه داخل قوله تعالی ﴿ و یا مروء
بالمعروف و ینہون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات
و أولئک من الصالحین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ و لتکن
منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینہون
عن المنکر و أولئک ہم المفلحون ﴾ و همچنین میفرماید
﴿ ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ینہی عن الفحشاء
و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون ﴾ و در تمدن
اخلاق میفرماید ﴿ خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض
عن الجاهلین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین ﴾ و همچنین
میفرماید ﴿ لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق

و المغرب و لیکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر
و الملائکة و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی
القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی
الرقاب و أقام الصلاة و آتی الزکاة و الموفون بعهدهم اذا
عاهدوا و الصابرن فی البأساء و الضراء و حین البأس
أولئک الذین صدقوا و أولئک هم المتقون ﴾ و همچنین
میفرماید ﴿ و یؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة ﴾
ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه منتهی در اینج
حقائق مدینت و جوامع لوا مع شیم مستحسنة انسانیت
مذکور ﴿ فوالله الذی لا اله الا هو ﴾ که جزئیات
تمدنیة عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته * آیات
أمر نافی در وجود موجود شده که در کتب مقدسه
الهیة واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور نه * و لیکن
چه فائده چون سلاح و آلات حربیه در دست جبان
باشد جان و مال محفوظ نماند * بلکه بالعکس سبب
قوت و اقتدار سارق گردد * همچنین زمام امور چون

بدست علمای غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون
 حجاب عظیم حائل کردند * اس اساس دیانت
 خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض
 شخصیه خود گذشته بای وجه کان در خیریت جمهور
 بکوشد و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم
 پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین
 حقیقی چه که در طینت انسانیه محبت ذاتیه خود محمّر
 و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب
 جمیل از فوائد موقته جسمانیه خود بگذرد و لکن
 شخص موقن بالله و مؤمن با آیات او چون موعود
 و متیقن مشوبات کلیه اخرویه است و جمیع نعم دنیویه
 در مقابل عزت و سعادت درجات اخرویه کأن لم یکن
 انکاشته گردد * لهذا راحت و منافع خود را ابتغاء
 لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان
 مبذول دارد ﴿ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء
 مرضات الله﴾ و بعضی نفوس چنان کمان کنند

که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه
 و ضابط کمالات معنویه و صوریه است * یعنی شخصی
 که متصف بخرد طبیعی و غیرت فطریه و همیت
 ذاتیه است بدون ملاحظه عقوبات شدیدة مرتبه
 بر اعمال شریه و مشوبات عظیمه افعال خیریه بری
 از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریه است *

﴿اولاً﴾ انکه در تواریخ عمومیه دقت نمائیم واضح
 و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای
 الهی است و همچنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر
 سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی
 محروم ماند آنا فاشیم غیر مرضیه اش تراید یابد پس
 معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است
 ﴿و ثانیاً﴾ انکه بر فرض تصور این که خرد طبیعی و ناموس
 فطری مانع شر و مدل بر خیر است این معلوم و واضحست
 که همچون نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این
 ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم حال چه امری

در وجود جمهور را بر نیات جسسه و اعمال صالحه ملجأ
 و مضطر مینماید * و از این گذشته آن شخصی که مصدر
 ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیه الله گردد البته
 در نوایای خیریه اش ثابت تر و راسخ تر گردد * خلاصه
 فوائد کلیه از فیوضات ادیان الهیه حاصل * زیرا متدینین
 حقیقی را بر صدق طویت و حسن نیت و عفت و عصمت
 کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفاي بعهده و میثاق
 و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون
 و مروت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع
 جمهور بنسبندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیه انسانیه
 که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت مینماید
 و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متصف نه
 البته بنمی ازیم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّه
 کتب مقدسه الهیه متموج است نرسیده و نفعه
 از روح قدسیه ریاض الهیه استشمام نموده چه که هیچ
 امری در وجود بقول تمام نشود هر مقامی را روش

و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی * بجملاً مقصود از این
 بیانات آنکه واضح و مدلل شود که ادیان الهیه و شرائع
 مقدسه ربانیه و تعالیم سماویه اعظم اساس سعادت
 بشریه است و از برای کل اهل عالم نجاح و فلاح حقیقی
 بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه * و لکن بشرط
 آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد و الا اگر جمیع
 ادویه براء الساعه که خداوند عالمیان بجهت شفای الام
 و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طیب غیر حاذق
 افتد صحت و عافیت میسر نکردد بلکه بالعکس سبب
 اهلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب درماندگان گردد
 مثلاً منبع حکمت الهیه و مظهر نبوت کلیه در ترغیب
 و تحریرص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فوائد
 بسعی الی اقصی بلاد چین امر مینماید * و لکن
 طیبیان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال
 میکنند ﴿من تشبه بقوم فهو منهم﴾ و حال آنکه وجه
 تشابه مذکور را ادراک نموده و نمیدانند که شرائع

مقدسه الهیه جمهور امت را بر تمهید اصول اصلاحات
متابعه و اقتباس فنون و معارف از ائم سائر تشویق
و دلالت مینماید * و هر نفسیکه غیر از این کگوید
از سلسبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض
نفسانیه سرگردان و حیران * حال بدیده انصاف ملاحظه
نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام يك
مخالف اوامر الهیه واقع گشته اگر امر تأسیس
مجالس مشورت است اینکه در نص آیه مبارکه است
که میفرماید ﴿ امر هم شوری بینهم ﴾ و همچنین خطابا
بمطلع علم و منبع کمال با وجود ان فضائل کلیه معنویه
و صوریه میفرماید ﴿ و شاورهم فی الامر ﴾ در این
صورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت
مقدسه است * و بدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت
و مبرهن و مجرب و یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط
بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی
و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرائع الهیه است

و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام
قرآن مبین بود چنانچه متواتر مسموع گشت که حاکم
کلپا یکان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون
سؤال و جواب و استئذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان
کدخدایان قرای کلپا یکان را که از سلاله طاهره بودند
من دون جرم در یکساعت در نهایت مظلومیت کردن
بریده اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد
گرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله و اکثر
بجهت عدم قوانین سیاسیه و مطلق العنان و الاراده بودن
ولایت و حکام تلف شده کم کم برور ایام خمس اهالی باقی
نمانده چه که حکام بار اده خود هر نفس بجز میراخواستند
با آتش قهر و شکنجه بکداختند و یا خود قاتل مشبوت
شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بنواختند
هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکمیت صرف
کیف یشاء بود * آیا میتوان گفت این امور موافق
عدل و انصاف و مطابق احکام شریعت الله است

ویا خود تشویق و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب
 معارف عمومی و اطلاع بر حقائق حکمت طبیعی نافع
 و توسیع دائره صنایع و تزئین مواد تجارت و تکثیر
 وسائط ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیه است
 و یا خود آنکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی
 و قری و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکه آتشی
 و تسهیل وسائط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی
 مضاف عبودیت در کاه حضرت احدیت است
 و یا خود اشغال معادن متروکه که اعظم وسائط ثروت
 دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانها که منبع
 آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است
 و تحریص و تحریص ایجاد صنایع جدید و تشویق ترقی
 اُمته و وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است *
 قسم بذات پاک ذی الجلال که متحیرم چگونه پرده
 بر ابصار افتاده که امور باین بدیهی ادراک نمیشود
 و چون اینگونه براهین و أدله محکمه بیان شود

شبه نیست که از جهت صدهزار اغراض باطنیه در جواب
 خواهند گفت که در یوم محشر بین یدی الله از معارف
 و مدنیت کامله انسان سؤال نمیکند بلکه اعمال صالحه را
 جویند * اولاً آنکه سلمنا سؤال از معارف و مدنیت
 نمیکند آیا در یوم حشر اکبر در دیوان الهی مؤاخذه
 نمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا
 سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند
 و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند با وجود آنکه
 مقتدر بودید که بوسائلی متشبث شوید که سبب
 عزت مقدسه ملت شوید این را ننموده که سهل است
 بلکه ملت را از فوائد عادیه نیز باز داشتید آیا این قوم
 در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند چگونه باعث
 شدید که در این ظلمت دهما افتادند و یا خود مقتدر
 بر ابقاد سراج عزت دارین ملت بودید چرا بجان
 نکوشیدید و یا آنکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی
 روشن شد بزجاجه همت او را از اریاح مخالف حفظ

نموده از چه جهت بکمال قوت بر اطفای آن قیام نمودید
 ﴿وکل انسان أزرناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم
 القیامة کتابا یلقاه منشورا﴾ و نایاً آنکه چه اعمال صالحه
 در وجود اعظم از نفع عموم است * آیا موهبتی در عالم
 اعظم از این متصور که انسان سبب تربیت و ترقی
 و عزت و سعادت بندگان الهی شود لا والله * اکبر
 مشوبات اینست که نفوس مبارکه دست بیچارگان را
 گرفته از جهالت و ذلت و مسکنت نجات دهند و بنیت
 خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بر بندند
 و خیر دنیوی خویشان را فراموش نموده بجهت نفع
 عموم بکوشند ﴿ویؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم
 خصاصة﴾ خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر
 الناس ﴿سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ
 نفسی حین استماع قولی دقت و فراست نمینماید
 که مقصود قائل از این قول چه و در تقاب اقوال چه
 غرض نفسانی پنهان نموده * مثلاً ملاحظه میفرمائید

که شخصی بجهت منافع جزئیة ذاتیة خود مانع سعادت
 جمهوری از ناس میشود و بجهت کردش آسیاب خود
 مزراع و کشت زار جم غفیر را تشنه و خراب میکند
 و بجهت مطاعیت خود دائماً ناس را بر تعصب جاهلیت
 که مخرب بنیان مدنیت است دلالت میکند حال این
 شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود
 در گاه کبریا و مبغوض کل انبیاء و اولیای الهی است *
 اگر بپسند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون
 که موجودش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید
 چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود
 نمالیده آن شخص فریاد برآرد که بنیان شریعت بر هم
 خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت ابداسوء
 اعمال خود را نظر ننماید * لکن سبب لطافت و پاکیزگی را
 جهل و فسق شمارد * ای اهل ایران چشم را بکشائید
 و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهمه که سبب
 اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است

مقدس گشته بحقیقت آموزی برید و در اتخاذ ثبوت
 بوسائل حیات و سعادت و بزرگواری و عزت خود
 بین ملل و طوائف عالم بکوشید * نسائم ربیع حقیقی
 میوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزین
 گردید و ابر بهاری در فیضان چون روضه خلد سر سبز
 و خرم شوید ستاره صبحگاهی درخشید در مسلك مستقیم
 در آید بحر عزت در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابید
 معین حیات طیبه در جوش در بادیه تشنگی پژمرده
 نیاسائید * همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند کسالت
 تا کی و غفلت تا چند از تن پروری جز نومیدی دارین
 نیاید * و از تعصب جاهلی و استماع اقوال بیفکران
 و بیخردان جر نکبت و ذلت نیند * توفیقات الهیه مؤید
 شما و تأییدات ربانیه موفق از چه بجان نخر و شید و بتن
 نکوشید * و از جمله اموریکه محتاج اصلاحات تامه
 کامله است طریق تعلم علوم و ترتیب تحصیل معارف
 و فنون است * چه که از عدم ترتیب بسیار پریشان

و متفرق گشته و فنون موجزه که داعی بر تطویلش نه
 بغایت مطول شده تقسیمیکه باید متعلمین مدت میدید
 اذهان و اعمار خود را صرف آموزی نمایند که تصور
 صرفست و بهیچوجه تحقیق ندارد چه که تعمق در اقوال
 و افکار است که اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود
 واضح و مثبت گردد که این نکات بعد از وقوع
 نیز نیست * بلکه صرف اوهام و متابع تصورات
 بیفایده و توالی ملاحظات بهوده است * و شبهه نیست
 که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید
 در اینگونه اقوال سبب تضييع اوقات و اتلاف
 اعمار است * بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونیکه
 از لوازم مایحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم
 مینماید * انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه
 نماید که فوائد این فن چه چیز است * و چه ثمره
 و نتایجی از او حاصل * اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت
 بشریه را فوائد کلی از او حاصل البته بجان در تحصیلش

بکوشد والا اگر عبارت از مباحث بیفایده صرفه
و تصورات متتابعه متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع
و جدال شود ثمره از او حاصل نه بجهت انسان حیات
خود را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید
و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمه
مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم
که الیوم اهتنامی در آن نه منتهای محسنات را داشته
و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه
محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد
ثانی این کتاب ان شاء الله بتفصیل ذکر میشود و امید
واریم که از مطالعه این جلد اول تأثیرات کلیه در افکار
و اطوار هیئت عمومی حاصل گردد چه که نیت خالصه
لله بر تالیف آن دلالت نمود * اگر چه در عالم نفوسی
که امتیاز بین افکار صادق و اقوال کاذبه دهند چون
کبریت آهنرند * و لکن امیدواری این عبد بالطف
بی نهایت رب احدیت است * بر سر اصل مطلب رویم *

و اما جزیکه برانند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر
و تائی نموده شیئا فشیئا مجری داشت * آیا مقصودشان
از این بیانات چه اگر مرادشان از تائی که از مقتضیات
و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول
و بموقع چه که البته مهام امور باستعجال انجام نپذیرد
بلکه عجله سبب فتور میگردد * مثل عالم سیاسی مثل
عالم انسان است که اول نطفه پس تدرج در مراتب
عقله و مضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر
تا برتبه احسن الخالقین واصل گردد * همچنانکه این
از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است * بهمچنین عالم
سیاسی دفعه واحده از حسیض فتور باوج کمال و سداد
نرسد بلکه نفوس کامله لیل و نهاراً بوسائل مابیه الترقی
تثبت نموده تا دولت و ملت یوما فیوما بلکه آنا فآنا
ترقی و نمودر جمیع مراتب نماید * سه چیز * چون در عالم
کون بنیایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات
تازه و لطافت و زینت بی اندازه فائز گردد * اول * اریاح

لواقح بهاری (ونانی) فیضان و کرم ابر نیسانی (ثالث)
 حرارت آفتاب نورانی * چون این سه از فضل بی پایان
 الهی احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پژمرده
 کم کم سرسبز و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار
 و آثار مزین کردند * و همچنین نیات خالصه و معدلت
 پادشاهی و دانش و مهارت کامله سیاسی اولیای امور
 و همت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار
 ترقی و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت
 جلوه گر گردد * ولکن اگر مقصود از تائی این باشد
 که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات
 جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و بر این
 منوال بهیچوجه نمره حاصل نکردد جز تکرر اقوال
 بیفایده * اگر عجله مضر است رخاوت و بطاقت صد
 هزار درجه مضر تر است بیشتر است بلکه توسط حال
 مدوح چنانچه فرموده اند (علیکم بالحسنة بین السیتین)
 که حد افراط و تفریط باشد * (لا تجعل یدک

مغلولة الى عنقک ولا تبسطها کل البسط فاتبع بین ذلك
 سبیلا) الزم امور واقدم تشبثات لازمه توسیع دائرة
 معارف است * و از هیچ ملتی نجات و فلاح بدون ترقی
 این امر اهم اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل
 و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الا آن اکثر اهالی
 از امور عادیه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقائق
 امور کلیه و دقائق لوازم عصریه * لهذا لازمست
 که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم
 میحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی
 بشریه است در آن براهین قاطعه بیان شود و آن رسائل
 و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود
 تا اقلاً خواص افراد ملت قدری چشم و گوششان
 باز شده در آنچه سبب عزت مقدسه ایشانست بکوشند
 نشر افکار عالیه قوه محرکه در شریان امکان بلکه
 جان جهان است * افکار چون بحری پایان و آثار
 و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج * تا بحر

بحرکت وجوش نیاید امواج برنخیزد و لآلی حکمت
 بر شاطی وجود نیفشاند *
 آی برادر تو همه اندیشه * مابقی تو استخوان وریشه
 باید افکار عمومی را متوجه آنچه الیوم لائق
 و سزاوار است نمود و این ممکن نه الا بیان کافی و اقامه
 دلیل واضح مبرهن وافی چه که بیچارگان اهالی از عالم
 وجود بیخبرند و شبهه نیست که سعادت خود را طالب
 و آمل و لکن حجیات جهل حائل و حاجز کشته
 ملاحظه فرمائید که قلت معارف بچه مثابه باعث ذلت
 و حقارت ملت میشود * الیوم اعظم طوائف و ملل عالم
 از جهت کثرت نفوس ملت چین است * که هشتصد
 کرو و کسری نفوس اهالی است و از این جهت باید
 که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین
 ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهت عدم معارف تمدن
 ادبی و مادی ضعیف و بی پاترین ملل و دول ضعیفه است
 چنانچه مدت قلیله قبل از این عسا کر قلیلی از انکلیس

و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست
 خورد که پای تختش را که مسمی پیکین است فتح
 نمودند حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیه
 معارف عصریه متصاعد و بفنون تمدن متفنن بودند
 اگر کل دول عالم بر او هجوم مینمودند البته عاجز کشته
 خائباً خاسراً مراجعت مینمودند * و از این حکایت
 عجیتر آنکه حکومت ژویان در اصل تابع و در تحت
 حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم
 و کوش باز کرده تشبث بوسائل ترقی و تمدنات عصریه
 و ترویج معارف و صنایع عمومی نموده بقدر اقتدار
 و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومی
 متوجه اصلاحات کشته علی العجاله حکومتش بمقانی
 رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس
 بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایام
 بادولت چین مقابلی نمود * بالأخره حکومت چین
 مجبور بمصالحه کشت * دقت نمائید که چگونه معارف

و تمدن سبب عزت و سعادت و حریت و آزادی
حکومت و ملت میشود* و همچنین لازم است که در جمیع
بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده
کشوده و اهالی از هر جهت تشویق و تحریص بر تعلیم
قرائت و کتابت اطفال شوند* حتی عند اللزوم اجبار
کردند تا عروق و اعصاب ملت ب حرکت نیاید کل
تشبثات بی فائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت
و همت مانند جانند* جسم بیجان حرکت نکند* حال این
قوه عظمی در طینت اهالی ایران در مرتبه درجه
موجود محرکش توسیع دائره معارفست*
و اما حزینکه بر انداین اصول تمدنی و اساس ترقی مراتب
عالیه سعادت بشریه در عوالم ملکیه و قوانین اصلاحات
کامله و اتساع دوائر مدنیت تامه را اقتباس از ملل سائره
لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که حکومت
و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور مابه
الترقی نمایند* البته اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیه

فرائد ملت و همت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار
دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع
بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شوند و بکمال
جهد و اقدام در جزئیات و کلیات امور تدبیر و تفکر
نموده بتدایر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات
کلیه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند
چه که قرونهای عیدیه گورها از نفوس عمر خود را
صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه
بجیز وجود آمده* حال اگر چشم از آن پوشیده شود
تا آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید
که ترقی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره
بگذرد و مطلوب میسر نشود* مثلاً ملاحظه نمائید
که در ممالک سائره مدتی مدیده کوشیدند تا آنکه
قوه بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور
و اشغال مشکله را که مافوق طاقت انسان بود سهل
و آسان نمودند* حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی

و کوشش شود تا آنکه قوه مشابه این قوه کشف
و ایجاد شود قرون کثیره لازم است پس بهتر آنست
که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً
متفکر دران باشند که بلکه قوه اعظم از ان بدست
آید و همچنین قیاس نماید سائر فنون و معارف و صنایع
و قضیات مثبت و فوائد عالم سیاسی را که در قرونهای
عزیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزت و عظمت دولت
و آسایش و ترقی ملت منافع و فوائد و محسنات کلیه اش
ثابت و مبرهن گشته * حال آنرا بدون سبب و داعی ترک
نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود
تا آن اصلاحات از حیث قوه بوجود آید و فوائد و منافعش
ثابت و مبرهن گردد * سالها بگذرد و عمرها بسر آید
﴿ و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم ﴾ شرف و منزلت
اخلاف بر اسلاف در اینست که اموریکه در زمان سابق
بعساک تجربه رسیده و فوائد عظیمه اش ثابت گشته
اخلاف آنرا از اسلاف اقتباس نمایند و تاسی بایشان کنند

و از ان گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده
آر اینز ضمیمه آن امور مفیده نمایند پس معلوم شد
که معلومات و مجربات اسلاف معلوم و موجود نزد
اخلاف است و لکن کشفیات خاصه اخلاف مجهول
اسلاف است * و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل
کجالات باشند و الا چه بسیار اخلاف که قطره از بحر
بپایان معارف اسلاف نصیب نبردند * قدری ملاحظه
نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در زمین
خلق شدند آن نفوس بجهت عزت و سعادت و آسایش
و راحت خود البته محتاج بامور کثیره هستند حال آن
امور را اگر از سائر مخلوقات موجوده اقتباس
نمایند اهن است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد
آمری از امور لازمه تعیش بشر نمایند * و اگر گفته شود
که قوانین و اصول و اساس ترقی در درجات عالیه
مدنیت کامله که در ممالک سائره جاریست ان موافق
حال و مقتضیات مألوفه اهالی ایران نیست * از اینجهت

لازم است که در خود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ
 نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این
 بلاد باشد اول بیان کنند که مضرت از چه جهة است
 آیا عمار ممالک و تعمیر مسالك و توسل بوسائل تقویت
 ضعفاء و احياء فقرا و ترتیب اسباب ترقی جمهور و تکثیر
 مواد ثروت عموم و توسیع دائره معارف و تنظیم حکومت
 و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض و ناموس
 مغایر حال اهل ایرانست * و آنچه غیر از امثال این
 امور است مضرتش در هر مملکت واضح
 و هویدا است اختصاص بمکانی دون مکان ندارد *
 باری جمیع این اوهامات از عدم عقل و دانش و قات تفکر
 و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مسامحین
 فی الحقیقه اغراض شخصیه خود را در نقاب اقوال
 پنهانده ستر نموده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق
 بانچه مضمیر قلوب است ندارد عقول بیچارگان اهل را
 مشوش مینمایند * أي اهل ایران قلب که ودیعه

ربانیه است او را از آرایش خود پرستی پاك و مقدس
 نموده با کلیل نوایای خالصه مزین نمایند تا عزت
 مقدسه و عظمت سرمدیه این ملت باهره چون صبح
 صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد * این چند روز
 ایام حیات دنیویه که چون ظل زائل است عنقریب
 بسر آید جهد نمایند تا مشمول الطاف و عنایت رب
 احدیت گردید * و اثر خیر و ذکر خوشی از خود
 در قلوب و السن اخلاف بگذارید ﴿ واجعل لي لسان
 صدق في الآخِرین ﴾ أي خوشا حال نفسی که خیر
 ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان در کاه حق کوی
 همت را در میدان منفعت جمهور افکنده تا بغنایت الهیه
 و تأییدات صمدانیه مؤید بران گردد که این ملت عظیمه را
 باوج عزت قدیمه رساند * و این اقلیم پژمرده را
 بحیات طویه تازه و زنده نماید * و چون بهار روحانی
 اشجار نفوس انسانیرا بحلیه اوراق و ازهار و آثار
 سعادت مقدسه سرسبز و خرم نماید ﴿ تم ﴾

چون در اصل این رساله مبارکه چنانکه در صفحه ۱۰۸
واقع است این عبارت وارد که ﴿صلاح الدین ملک
منصور ابوبی در سنه ۶۹۳ هجری بکلی ملوک و عساکر
اوروپا از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج
نمود﴾ و متبادر از صلاح الدین ابوبی صلاح الدین کبیر
شهر است که در سنه ۵۸۹ وفات نمود و غالباً این مسئله
بر غیر متعمقین در تاریخ مشتبّه میشد * چه که فتح
آخرین عکا و اخراج صلیبیین از برشام بدست ملک
اشرف صلاح الدین بن الملک المنصور قلاوون صالحی
وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر ایوب است
ولذا این اقل عباد ﴿فرج الله ذی الکر دی﴾

توضیحاً از مصدر رساله نفیحه

استیضاح نمود و این رقیمه

کریمه در جواب صدور

یافت و هی هده

﴿هو الله﴾

﴿ایها الفرج القریب﴾

نامه شمار سید و ملاحظه کردید * لکن از عدم فرصت
مختصر جواب مرقوم میشود ﴿صلاح الدین﴾ اول
ابوبی یعنی پسر ایوب برادرزاده شیرکوه لقبش الملک
الناصر است * این شخص با قوم مهاجم اهل صلیب
محاربه کرد * و غلبه نمود و قدس و کربلا و نابلس
و عسقلان و یافا و طرابلس و عکا و صور و صیدا * خلاصه
جمیع شهرها که در دست صلیبیین بود فتح و استرجاع
نمود و اسراء را در قلعه صور گذاشت و بمصر شتافت
بعد بقتله کشتیهای صلیبیین مملوء از عساکر در مقابل
صور پیدا شدند * آنان از خارج و اسراء از داخل
کوشیدند و صلیبیین بر صور استیلا یافتند * و از صور
برخواستند بسوی عکاشتافتند و عکارا محاصره نمودند
ملک ناصر ﴿صلاح الدین﴾ بکمال سرعت از مصر
بسوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصور است پس

﴿صلاح الدین﴾ صلیبیین را از طرف بر محاصره نمود
 و عکا در تحت دو محاصره افتاد زیرا صلیبیون عکارا
 محاصره نموده بودند و داخل عکا مرابطین اسلام بودند
 بعد صلیبیون بر عکا استیلا یافتند و مرابطین را بکشتند
 و زمان زمستان آمد ﴿و صلاح الدین﴾ رنجور شد *
 پس ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که بشام
 مراجعت نماید و کسب صحت و عافیت کند * و در بهار
 باجیشی جرّار بر صلیبیین بتازد * و دوباره فتح عکا نماید
 ﴿ولی صلاح الدین﴾ ملک ناصر ایوبی در شام فوت شد
 و قلعه عکا در دست صلیبیون ماند * بعد از صد سال
 ﴿صلاح الدین﴾ ملک منصور که منسوب ایوب است
 فتح عکا کرد و تمام صلیبیون را از بریه الشام براند *
 آن ﴿صلاح الدین﴾ اول لقبش ملک ناصر است
 ﴿و صلاح الدین﴾ ثانی لقبش ملک منصور * اول پسر
 ایوب است ثانی از متعلقین ایوب * و عليك البهاء الابھی

﴿ع ع﴾

و چون بر مضمون این رقیمة کریمه اطلاع حاصل شود
 معلوم گردد که طایفه قلاونیه که الملك المنصور صلاح
 الدین صالحی از ایشان است بلقب ایوبی ملقب بودند چه
 که از امرای سلسله ایوبیه اند * و سلاطین ایوبیه سه
 طبقه اند * اگراد ایوبیه که صلاح الدین کبیر رحمة الله
 علیه مؤسس دولت ایشان بود * و اترک ایوبیه
 که از امرای سلسله سابقه اند و چرا کسه
 ایوبیه که از ممالیك ایشان بودند
 والله تعالی عالم بالحقائق

این رساله بهمت جناب آقا شیخ فرج الله مر یوانی
 باطلاع این عبد فانی و کمال جهد و خلوص
 نیت ﴿در مطبعه کردستان علمیه﴾

در سنه ۱۳۲۹ هجریه

مطبوع گردید

﴿ع ع﴾



